# خضرنامه

## (اسرار رحمت مطلقه و ولایت قهری حق)

استاد علی اکبر خانجانی

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**عنوان کتاب** : **خضرنامه (اسرار رحمت مطلقه و ولایت قهری حق)**

**مؤلف** : **استاد علی اکبر خانجانی**

**تاریخ تألیف** : **آبان ماه** 1392 **ه .ش**

**تعداد صفحه** : 23

# بسم الله الحکیم

**سحرگاهی با پروردگار چنین نجوا نمودم: پروردگارا بنگر مرا که برتر از تو هستم! خداوند پرسید: چرا؟ گفتم: زیرا من کسی چون تو را دارم و تو کسی همچون خودت را نداری! و نیز اینکه تو مرا چنان دوست می داری که من هرگز نمی توانم تو را این حد دوست داشته باشم! خداوند فرمود: اولاً من هم تو را دارم که عین منی! ثانیاً همواره برتری با عاشق است نه معشوق! ولی با اینحال تو برتر از منی ولی نه به این دلایل که گفتی بلکه بدلیل آنکه تو صاحب جمال منی که این هم از کرم من است به تو و عشق من به تو و اراده ام که از عشق و کرم من است که بنده ام را برتر از خود قرار دهم و بر جای خودم بنشانم و خلیفه خود سازم. و بدان که روزی من خود به جمال خود ظاهر خواهم شد که در آنروز طومار جهان هستی از پرتو جمالم پیچیده می شود! و فقط آنانکه از امانت من یعنی جمالم به خوبی حفاظت نموده اند تاب تماشای جمالم را خواهند داشت و مابقی دست به نابودی خود می زنند و با صورت خود را در آتش دوزخ سرنگون می سازند! پرسیدم: پروردگارا راه و روش حفاظت از امانت و جمال تو چگونه است؟ خداوند فرمود: اینست که اسرار جمالم را به علم و معرفت کشف کنی و آن را به همه تعلیم دهی و بدینگونه مرا بشناسی و بشناسانی! و بدان که علم و معرفتی نیست الا اینکه رازی از جمال من است و جمال من عصاره همه کمال من است و فقط به نور علم و عرفان من است که جمال مرا در بازار فسق به فروش نمی رسانی! و اینست راز عصمت و نگهداشت امانتم! اینک تو را دوباره به محضر خضر می برم تا بقیه اسرارم را بپرسی! پس هر چه خواهی بپرس!**

**از حضرت خضر پرسیدم: چه بود راز آن همه بی صبری و بی تابی حضرت موسی(ع) در علم پذیری در نزد تو که در حقانیت تو تردیدی نداشت چون خداوند او را برای همین منظور بسوی تو فرستاده بود. پیامبری اولوالعزم که در کرامات و قدرت الهی منحصر بفرد بود و نیز در عمری صبر و پایداری بر مظالم و خیانت فراعنه و قوم بنی اسرائیل اسوه ای بی نظیر در میان پیامبران بزرگ بود و نیز خود دانشمندی بزرگ محسوب می شد و صاحب شریعت و کتاب و حکمت بود و نیز امامت. اینهمه بی صبری با تو از چه بود و به چه معنائی؟**

**حضرت خضر فرمود: تو خود پاسخ خودت را دادی! استکبار معنوی! با این پاسخ خضر بر عمق سئوالم افزوده شد و آن اینکه پس موسی که خود حامل همه مقامات و علوم الهی بود پس آن چه علمی بود که در نزد تو بود و او آن را نداشت و از درکش نیز عاجز بود؟ خضر فرمود: رحمت مطلقه خدا که بصورت قهری و از ورای اراده و درک بندگانش بر سرنوشت آنان وارد می شود که من عامل این ورود بودم! زیرا خداوند علمی را از رحمت مطلقه اش به من بخشیده است و من مجری این علم رحیمی خدا هستم و آن ولایت مطلقه حق است که امکان درک و پذیرش آن تا قبل از دین محمد و ولایت علی در بشر وجود نداشت. و اینست راز کلام علی(ع) که فرمود: ولایت ما بس بزرگ است و درک و پذیرش آن ممکن نیست الا بر پیامبران بزرگ و ملائک مقرب و مؤمنانی که خداوند دلشان را آزموده باشد. و دل کانون اشد عشق است که به آن آزموده می شود و آن آزمون درک و پذیرش این رحمت مطلقه قهری خداست که ولایت من است که در محمد و آل محمد جاری شده است، بدان! و نیز این رازی را که تا قبل از این درباره خودت نمی دانستی و آن اینکه تو نیز از اهالی این رحمت مطلقه قهری خداوند در خلقش هستی پس از مائی! همانطور که قبل از الحاق به محمد(ص) و علی(ع)، با ما روبرو شدی در سال ۱۳۶۰ شمسی. یعنی به ما ملحق شدی و ما بر تو تجلی کردیم آنگاه که در زادگاهت تک و تنها در آن بعد از ظهر پائیزی غرق در تأملات خود بودی که بسوی تو آمدیم و سرنوشت تو را دگرگون نمودیم از رحمت مطلقه و ولایت مطلقه حق! و تو نمی دانستی چون اگر می دانستی تسلیم و صبور بر امر ما نمی شدی!**

**از حضرت خضر پرسیدم: پس آیا آل محمد همان استمرار جهانی تو بر روی زمین هستند؟ فرمود: آری و نه! فقط استمرار جهانی من نیستند بلکه کمال من نیز هستند که اسرار مرا تبیین نموده و مکتبش ساخته اند و مذهبش! و نیز همچون من از دیده ها پنهان هستند و بلکه عیان هستند و رحمت مطلقه و قهری حق را به امر حق در هر کسی که بخواهند جاری می**

**سازند پس رحمت آل محمد، برتر است و اینست اکمال رحمت و نعمت خدا بر خلق در دین محمد! آل محمد سپر بلای رحمت مطلقه و قهری خدا بر بشرند و از این بابت همه شقاوتهای خلق را بر جان می خرند!**

**از خضر پرسیدم: فرق و شباهت تو و غایب آل محمد در چیست؟ من در طی قرون و اعصار باقی ماندم تا به قائم آل محمد ملحق شوم و شدم. اینک من و او یکی هستیم!**

**و باز از خضر پرسیدم: پس در دوران غیبت شما (تو و قائم آل محمد) چه کسانی رسالت شما را که اجرای رحمت و ولایت مطلقه حق بر خلق است برعهده دارند؟ پاسخ داد: آل محمد! یعنی شیعیان مخلص این محمدی که غایب است که اهل بیت معنوی و عرفانی او محسوب می شوند. اینان خضرهای آشکار دوران غیبت هستند که محبوبترین مخلوقات خدا در نزد خداوند هستند از ازل تا ابد! زیرا سپر بلای ما هستند!**

**و باز از خضر پرسیدم: رابطه بین آل محمد (شیعیان خالص) با شما چیست؟ فرمود: ما یکی هستیم! شیعیان محمدی، پرتو و شعاعهای نور محمدند! هر شیعه حقیقی در دوران غیبت یک خضر است در میان خلق!**

**و باز از خضر پرسیدم: پس فلسفه جزیره خضراء که محل اقامت محمد قائم است چیست؟ فرمود: جزیره خضراء قلمرو من است و حضور من است و حیات جاوید من است و او مقیم این قلمرو است. و همه شیعیان خالص با او در این قلمرو دیدار می کنند! همانطور که تو کردی! من بر هر کسی تجلی کنم او را به دیدار با «محمد» می برم و با امامش محشور می سازم. من حلقه اتصال و قلمرو حشر شیعیان خالص با امام هستم. ارتباط خودت با من و سپس با امام را چون به یاد آوری به راز این حقیقت واقف می شوی!**

**و باز از خضر پرسیدم: من در این راز حیران شده ام لطفاً مرا روشن تر کنید! فرمود: من با تعالیم خود، شیعیان خالص را برای دیدار و الحاق با «محمد» مهیا می سازم همانطور که تو را از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۴ تعلیم دادم و به لحاظ وجودی برای آن الحاق آماده ات ساختم با دخالت قهری و جبری که در سرنوشت تو نمودم از نوع آن دخالتهائی که در قرآن کریم در رابطه با حضرت موسی ذکرش رفته است مثل سوراخ کردن کشتی مردمان و به قتل رسانیدن آن جوان و بنا کردن آن خرابه! من بدست تو کارهائی این چنین در امور زندگانیت رقم زده ام تا تو را به لحاظ ظاهری و باطنی برای الحاق به امام مهیا سازم و ساختم! آیا اینک دانستی معنای رحمت و ولایت مطلقه و قهری خدا را که من مجری آن هستم!**

**گفتم: آری حضرت خضر اینک دانستم! تو با بیان این حقیقت، پرده از بزرگترین اسرار زندگانیم برداشتی و مرا به اوج معرفت نفس و معرفت رب رسانیدی سلام خدا بر تو باد و رحمت برترش!**

**فرمود: من به برترین رحمت مطلقه حق رسیده ام که آن الحاق به محمد و آل محمد است.**

**گفتم: از چه رو؟**

**فرمود: زیرا رحمتی جز علم و معرفت بر اسرار حق نیست و محمد و آل محمد، کانون همه اسرار الهی در خلق هستند و من خادم آنها هستم و همکارشان! و فراهم کننده دیدارشان و تعلیم دهنده اسرارشان!**

**گفتم: من که به گذشته ام رجوع می کنم شاهد اقدامات و اعمالی از خود نسبت به خود و اطرافیانم هستم که می بینم کمترین اراده عقلانی در آن نداشته ام و گوئی کسی آنها را به من دیکته و مرا به انجامشان مجبور می کرده است ولی اینک همه آنها را برحق و درست می یابم. آیا القاء کننده آن اراده فوق اراده ام شما بوده اید؟ فرمود: آری! گفتم: سلام و رحمت خدا بر تو از آنهمه رحمت و محبت و هدایت که علیرغم میل من بر من روا داشتی! فرمود: و سپس تو نیز همین رحمت و هدایت را علیرغم میل بسیاری، بر سرنوشت آنها روا داشتی و چه آزارها و تهمت ها و شقاوتها و عداوتها که از این بابت ندیدی! پس سلام و رحمت خدا بر تو نیز رواست! و برترین این رحمت و هدایت و ولایت مطلقه و قهری بر عامه مردمان**

همین آثار مکتوب توست که از بابتش ملامت ها و زجرها و حبس ها و حصرها کشیده ای! گفتم: ولی اینک با دانستن این اسرار با تمام وجودم راضی و خشنودم از اینهمه بلایا و مصائب و خیانتها!

و باز از حضرت خضر پرسیدم: از شیعیان خالص سخن گفتی که به سویشان می روی و آنها را به لحاظ درونی و برونی برای دیدار و الحاق با امام مهیا می سازی. آیا ویژگی این شیعیان چیست؟ فرمود: درست همچون خود تو در دوران قبل از دیدار و الحاق با امام! حق طلبی، جستجوی پیر و امام هدایت، جستجوی شناخت اسرار حیات و هستی، عطش عدالت و بیزاری از ظلم و جهل و ناپاکی و دوست داشتن مردمان و عشق به خدمت و نجات آنان! پرسیدم: پس چنین کسانی آیا در هر مذهب و ملتی می توانند باشند؟ فرمود: آری زیرا رحمت محمدی، جهانشمول است!

گفتم: پس آیا می توان گفت که تو مبشر و تنذیر کننده اجرائی حق جویان بسوی امام زمان هستی؟ فرمود: احسنت! در دوره ختم نبوت، نقش جبرئیل را ایفا می کنم منتهی نه بسوی خداوند آسمان بلکه بسوی امام زمان که مظهر ذات اوست و آئینه لقای الهی! همانطور که تو پس از دیدار و الحاق به من بسوی امام زمان راه یافتی و از آنجا به لقای پروردگارت هدایت شدی! و جزیره خضرای تو و محل ملاقات تو با امام همان زادگاه تو بود. پس این جزیره ای جغرافیائی و ثابت نیست بلکه جزیره ای ملکوتی است و قطعه ای از ارض واسع خداست.

گفتم: آیا می توان گفت که شما به مثابه جبرئیل ولایت خدا در بشر هستی که بسوی اهل ولایت می روی و آنان را به سرمنشأ ولایت یعنی امام زمان رهنمون می سازی؟ فرمود: همین طور است. آمدن موسی(ع) به نزد من به امر خدا هم جهت دریافت علم ولایت و امامت بود که هنوز برایش مهیا نشده بود. اینست که مؤمنان آخرالزمان که به ولایت حق بر زمین ملحق شده اند مقامشان همطراز انبیای مرسل است و صاحب کتاب و گاه برتر! گفتم: حمد خدای را و شکر تو را که بالاخره به سرّ رابطه موسی و خضر آگاهم نمودی زیرا سالها در این باب اندیشیده ام! فرمود: آری معمای رابطه موسی و خضر در قرآن، همان معمای رابطه نبی و ولی است و نبوت و ولایت! و اینکه ولایت در مقامی برتر از نبوت است و اوج کمال آن است که برای نخستین بار بواسطه پیامبر اسلام کشف و فتح گردید در واقعه معراجش که خدای را در صورت بشری دیدار نمود که علی بود بعنوان نخستین ولی مطلق حق! و اینکه خدای را مشغول صلوة صلوة بر علی دید همانطور که علی هم بر مؤمنانش صلوة می کند و این صلوة همان القای رحمت مطلقه و قهری خدا بر خلق است که منجر به وقوع درک و پذیرش ولایت حق می شود در میان خلق! پس امام زمان هم مشغول صلوة بر شیعیان خالص خویش است بدین طریق و معنا! و شیعیان خالص هم ولایت او را دریافته و در مردمان القاء می کنند. و این ماجرای القای ولایت امام در خلق است در عرصه غیبت!

باز از حضرت خضر پرسیدم: پس آیا می توان گفت که ولایت حق در بشر، چیزی جز علم و عرفان حق و خلق نیست؟ فرمود: دقیقاً همین است و لذا پیامبر اسلام به ولی خود علی مرتضی فرمود: ای علی وقتی مردمان مشغول عبادات هستند و در عبادات تلاش می کنند تو مشغول کسب علم و معرفت باش! و بدان که اصل این علم و عرفان همان معرفت نفس است که صراط المستقیم ولایت و امامت است که منجر به شناخت خدا در خویشتن می شود زیرا ولایت یعنی حضور اراده حق در خویشتن! و این همان علمی بود که می خواستم به موسی(ع) تعلیم دهم که بدلیل استکبار عظیم معنوی که در او بود توان پذیرش این علم را نیافت و لذا توان دیدار با خدا را هم نیافت زیرا دیدار با خدا ممکن نمی شود الا در جمال انسانی! پس انسان تا الوهیت جمال الهی خود را به یقین نشناسد ولایت ناپذیر است. و کمال معرفت نفس، معرفت بر جمال الهی خویشتن است که در لقای الهی تعیّن و یقین عینی می یابد.

و پرسیدم: حضرت خضر، اصلاً چرا رحمت مطلقه و قهار حق اینقدر ضرورت دارد که در آخرالزمان تبدیل به تنها آئین و مذهب نجات و هدایت شده است؟ فرمود: تازه به اصل حقیقت رسیده ای! زیرا بشر تاب تحمل و درک رحمت مهری و اختیاری خداوند را ندارد و در آن دچار جهل و رخوت و استکبار شده و ظالم و گمراه می گردد. مگر این کلام الهی را نشنیده ای که: «ای فرزند آدم پس کی طالب رحمت و بهشت من خواهی شد؟» انبیای الهی رسولان رحمت اختیاری پروردگار بودند که بواسطه آنها جز انگشت شماری هدایت نشدند و لذا من در طول تاریخ حامل رحمت قهری حق بودم که در عالم غیب و در خفا مجری رحمت قهری او بودم و این رحمت قهری در دین محمد تبدیل به مذهب آخرالزمان شد. اصلاً

کل سیر زندگی و رسالت عرفانی خودت را بنگر که از طریق رحمت مهری و اختیاری چند نفر به راه هدایت آمده اند، هیچ! و بنگر که کار همه انبیای سلف به قهر و غضب و نفرین امت ختم شد الا محمد(ص) که با شمشیر ظهور کرد و آن علی(ع) بود که وارث و ولی و وصی دینش شد و آن ولایت قهری بود که امروزه جاریست! مسئله اینست که بشر همواره نسبت به ماهیت رحمت خدا که جز علم و عرفان نفس نیست قهار است و بیزاری می جوید و لذا قهر خدا را برانگیخته است و اینست فلسفه رحمت قهری و ولایت قهار حق در آخرالزمان! به ماهیت آثار و معارف خود بنگر که چه سان قهار است در اوج رحمتش! و فقط اینگونه در قلوب اثر می کند! و موسی(ع) در آنروز نتوانست با رحمت قهار خدا تعامل کند و آن را درک و تصدیق نماید زیرا همه اعمال من اجرای رحمت قهار من درباره دیگران بود.

پرسیدم: مسئله اصلی موسی(ع)، مگر این نبود که اعمال شما را مخالف احکام شریعت خود یافت؟ فرمود: آری! زیرا احکام حقوقی و جزائی شرع شامل وقایع و اعمال انجام شده است نه آنچه که هنوز رخ نداده ولی قرار است رخ نماید. پس اقدامات من یک عمل پیشگیرانه از بلا و بدبختی بود و اینست رحمت قهری و ولایت مطلقه! در حقیقت این ولایت قهری انسانها را از قضای قهار و غضب الهی پیشاپیش می رهاند و وارد عرصه قدر یا انتخاب می کند. پس انسانها به جبر دچار اختیار می شوند و به قهر و غضب، مشمول رحمت می شوند. و طبعاً این شامل حال رحمت ناپذیرترین و اختیار ناپذیرترین انسانها می شود همانطور که عمده انسانها و گروههائی که خداوند تو را به یاریشان فرستاده از این جماعت بوده اند.

و باز پرسیدم: خیلی رابطه بین رحمت و علم النفس را درنمی یابم که رابطه ای مستقیم و بیواسطه باشد. فرمود: رحمت خدا مثل رحمت بشری نیست که بر تاریکی و تملق و قشری گری و غریزه پرستی و تنبلی استوار باشد که جمله به عذاب و جهنم منتهی می شود همانطور که در بشر مدرن شده است. رحمت خدا که بهشت مظهر آن است هم از علم و حکمت و عرفان است و هم به جهان و موجودیتی می رسد که سراسر علمی و حکیمانه و عارفانه است و آن بهشت خداست. تا زمانیکه رحمت و محبت و لطف و کرامت حق را در علم و حکمت و عرفانش نیافته ای و علم و عرفان و حکمتش را جز رحمت و محبت و کرامت او نفهمیده ای نه رحمتش را و نه علمش را یافته ای! زیرا رحمتش در مخلوقات و بواسطه جهانی حاصل می شود که آفریده است و هیچ چیزی را به بیهودگی و بازی نیافریده است پس به علم و حکمت و عرفانش آفریده است. پس رحمتش از علم است و رحمتی که تحت الشعاع نور علم و حکمت و عرفانش حاصل نیاید موجب مرض و شقاوت شده به جهنم می رساند که قلمرو سلطه و ولایت مطلقه شیطان است که خصم عرفان نفس حضرت آدم بود و انکار نمود و عداوت کرد. و لذا هر کجا شیطان نباشد وعرفان باشد بهشت است و هر کجا علم و عرفان نباشد شیطان هست و دوزخ است. بدان!

و باز پرسیدم: آیا درست فهمیده ام که فقط برخورداری علمی- عرفانی از اشیاء موجب دریافت رحمت و لذا هدایت است و در غیر اینصورت بر ظلمت اشیاء وارد می شویم که قلمرو اقامت شیطان است. فرمود: دقیقاً همین است! هر چیزی و کل جهان دو وجه دارد وجه تاریک و وجه روشن: وجه الله و وجه شیطان! رویکرد علمی- عرفانی به جهان همان خروج از تاریکی و ورود به قلمرو نور و هدایت و سیر الی الله است که این برخورداری علمی- عرفانی در رابطه با امام به مثابه کمال برخورداری از رحمت و هدایت است که منجر به لقاءالله می شود و نیز رابطه ظلمانی- نفسانی با امام موجب اشد ظلمت و خسران و سقوط در درک اسفل است. و اما برترین رحمت ها و عرفانها برخاسته از رحمتی است که از عرفان نفس حاصل می آید که عارف را به خدا می رساند که خودش نور رحمت مطلقه است و لذا عارف خود مظهر این رحمت و ولایت مطلقه می شود و درب بهشت خدا بر خلق!

و گفتم: پس شفا و رحمت قرآن برای مؤمنان هم از بابت علم و عرفان و حکمت های قرآن است همانطور که ضلالت و خسران و رسوائی کافران و منافقان بواسطه قرآن هم ورودشان بر تاریکی و جهالت و خرافات قرآنی است. فرمود: جز این نیست! گفتم: سلام و رحمت برتر خدا بر تو باد که بواسطه افزودن بر علم و عرفانم مرا مشمول رحمت برتری نمودی! فرمود: زین پس تا قیامت که از من بپرسی دم به دم بر علم و عرفانت افزوده می شود و تو پیش از این نیز همه مسائل خودت را از من می پرسیدی و در نزد من تعلیم می یافتی زیرا با من محشوری و با توام! پس چون از خودت می پرستی

پاسخش را از من می شنوی به فکر خودت! ولی اینک که مرا در خودت شناخته و باز یافته ای بر یقین و خودشناسی ات افزوده ای!

و پرسیدم: ولایت بعنوان یک علم و برترین علوم، چگونه علمی است؟ فرمود: عرفان نفس!

و پرسیدم: چگونه می شود که این ولایت از وجود اولیای الهی در مردمان و خاصه مریدان اکثراً تبدیل به ضلالت عظیم و سقوط می گردد؟ فرمود: زیرا کل ولایت و رحمتی را که از اولیای الهی می یابند در خود تبدیل به ریاست و استکبار نفس می کنند به یاری شیطان! زیرا از عرفان نفس بیزاری می جویند و ادبیات عرفانی را فقط در دیگران جستجو می کنند و حق را از آن خود و باطل را از آن دیگران می سازند! یعنی کسی که این رابطه را سراسر در خدمت معرفت نفس و تزکیه نفس نگیرد رحمت را تبدیل به ضلالت و شقاوت و ظلم و استکبار ابلیسی می کند و این ممکن نمی شود جز در اطاعت از کسی که منشأ رحمت است. و علت دیگر این واژگونی و ضلالت گریز بسوی خدای نفسانی و ایده خداست جهت انکار و عصیان در قبال امر ولی نعمت. و این دو ابلیسیت در مریدان است که رحمت را تبدیل به شقاوت می کند و نور معرفت را هم به ضلالت و تاریکی!

و گفتم: بطور دقیق و کاملتر رابطه خودتان را با امامان و نیز اولیای آنان بفرمائید. فرمود: علی(ع) در خطبه ای می فرماید که «منم خضر و الیاس...» این درست است. در حقیقت من با پیدایش امامت در اسلام، پیدا شده ام یعنی از پرده غیب عرفانی خارج شده ام و هر عارفی مظهری از من است زیرا عرفان نفس همان علم ولایت است. به زبان دیگر تعلیم دهنده این علم من هستم همانطور که در طی حدود پانزده سال تو را در این علم تعلیم نمودم و برای دیدار با ولی مطلق حق مهیا ساختم. به یاد آور از لحظه دیدار و الحاق با من، نور عرفان نفس و حکمت در تو بالیدن گرفت. تعلیم من، باطنی و اندرونی و از زبان نفس ناطقه است که با تو سخن می کنم همچون اینک! گفتم: براستی که حق است کلام تو! و باز فرمود: همانطور که اینک تو با دیگران از همین باب سخن می گوئی!! این همان علمی بود که می خواستم موسی کلیم الله را تعلیم دهم که تاب نیاورد پس عظمت این علم را بدان که بقول مولایت علی(ع)، برترین و مفیدترین علوم است و قدرش در نزد خدا از کل عبادات انس و جن برتر است زیرا پرستش بدون معرفت چه بسا به شیطان پرستی می انجامد و شقاوت! زیرا شقاوت محصول فقدان علم و معرفت است در قلمرو رحمت! و شقاوتی بدتر از این نیست که مریدان بی عمل و بی معرفت دچارش می شوند! بدان!

و باز پرسیدم: ای ولی اول خدای مهربان که در کنار همه انبیای الهی بطور نامرئی بوده ای و در دین محمد(ص)، برای امامان رخ نموده ای تا مؤمنان را امام شناسی آموزی که درب خداشناسی است باز هم از سرّ وجودت بگو که سرّ خدای رحمان است.

فرمود: خیلی خوب کل ماجرا را بیان کردی! من همان ایلیا و الیاس هستم که پس از عروج به آسمان دوباره به زمین بازگشتم تا چراغ راه رهروان حق باشم و باطن دین پیامبران را بشناسانم و به همین دلیل نام کهن و تاریخی امام علی(ع) هم ایلیا است. من زمانی نبی بودم و در رجعتم ولی خدا شدم. مرا در دوران نبوتم بسیار آزار دادند و بارها کشتند تا به آسمان عروج کردم و بنی اسرائیل در انتظار بازگشت من (ایلیا) است ولی با علی مرتضی اشد عداوتها را نمودند و می نمایانند! من به اذن الهی با عمر طولانی و تاریخی ام مجال یافتم تا همه مراحل کمال را از بشریت حیوانی تا نبوت و ولایت و امامت را طی کنم. هنگامی که بسویت آمدم با نبوتم آمدم و نبی بودم از برای تو. زیرا «ولی» بسوی کسی نمی رود و آنانکه طالبش هستند خود بسویش می روند همانطور که موسی کلیم بسوی ولایتم آمد و من بسویش نرفتم. ولی آنگاه که بر تو تجلی کردم و با تو محشور شدم در نفس ناطقه ات، بر ولایتم با تو بودم تا تو را به امام رسانیدم از دیدار با علی مرتضی تا امام زمان. و این دوره چهارده سال بطول انجامید. پس من هنوز هم با نبوتم هستم و هم با ولایتم و لذا مرا هم خضر نبی خوانند و هم ولی! و تو نیز همه این مراحل را بهمراه من طی کرده ای ولی به نور معرفت نفس. و این سیر از ولایت انبیاء تا ولایت امامان معصوم محمدی است که به یاری من میسّر می گردد. و آنانکه به ولایت من به ولایت حق می رسند معلمین و مجریان این ولایت در میان مؤمنان می شوند در درجات رسالتی که به اختیار خودشان است به میزان عشقی که به پروردگارشان دارند. پس من معلم خصوصی عارفان بالله هستم و این عارفان هم معلم عمومی مؤمنان هستند. ولی بسیار

اندکند که این تعلیم و رسالت عرفانی و ولائی را به میان عامه مردم ببرند مگر اینکه پیشاپیش دست از جان و مال و خانمان و آسایش و آزادی و حرمت و حیثیت خود بشویند! و تو یکی از آنانی!

و باز پرسیدم: آیا شما بعنوان یک معلم خصوصی از من رضایت داری؟ فرمود: در همه موارد بسیار بیشتر از انتظارم بوده ای الا درباره القای ولایت قهری نسبت به اطرافیانت که موجب اینهمه بیماری و تب در تو گردیده و نیز اینهمه جسارت و بی تقوائی و شقاوت و جفا در آنان! که البته مدتی است که قدر این ولایت قهری را دانسته و مشغول ابلاغ و القای آن شده ای که هنوز به کفایت نیست!

و گفتم: کلامت عین حق است و من از محضر حق و شما طلب مغفرت دارم و جبران می کنم و دانسته و باور کرده ام که ولایت مهری در این دوران عمرش بسر آمده است همانطور که عمر نبوت! و اینکه در جریان ولایت مهری جز دیو و ددّ ببار نمی آید! و آنکه ولایت قهری پیر و امامش را بجان نخرد اهل هدایت نیست.

و فرمود: بدان که معنای «پیرطریقت» در واقعیت کلمه کسی جز من نیست که پیرترین انسان روی زمین هستم که راه حق را تعلیم می دهم که راه رحمت و ولایت قهری حق است که هر کسی بایستی بر نفس خود بگمارد تا هدایت شود! نفوسی که در آخرالزمان در سیطره شیاطین، شقی و ظالم و دشمن معرفت و عصمت شده اند و خصم انسانیت! و هر که با من محشور شود چون من پیرطریقت می شود و کل معرفت تاریخی مرا به ارث می برد و به ولایت علی مرتضی از اقطار زمان و مکان خروج می کند و در قلمرو امام زمان قرار می گیرد! من پیر ولایتم که با جوانمردترین انسانهای هر عصری محشور و همدم می شوم و از زبانشان تعلیم می دهم و لذا در قرآن کریم مرا اسم مشخصی نیست. آن «شدید القوٰی» در سوره نجم نیز منم که با همه اهل معراج و شهود همراهم و قدرت و حمایت معنوی و روحی من با آنهاست تا ولایت حق را دیدار کنند!

و گفتم: به یاد دارم که از لحظه دیدار با شما، نگاه و ادراک من درباره ماهیت زمان و تاریخ دگرگون و بینا شد این از چه روست؟

و فرمود: من یگانه انسان تنهای مانده در تاریخ هستم که بقای تاریخی ام از نژاد نیست بلکه از نژاد (خدا) است. من پیر نژادی نیستم بلکه پیر نزادی هستم. من تاریخ زنده ام. تاریخی ترین انسان بی تاریخ که پیروانم را یاری می کنم تا از اسارت تاریخ و نژاد خروج کنند! پس بنگر که روح حاکم بر آثار و معارف تو از همین راز است یعنی از دوستی و حشر با من! اتحاد با یک خداپرست منزه از نژاد و ظلمات دهر (تاریخ)! و باز گفتم: شکر تو را و حمد خدای تو را از اینهمه رحمت و نعمت و ولایت قهری! و اما اینک سئوالی دیگر دارم درباره ماهیت رحمت و ولایت قهری حق و آن اینکه مگر نه اینست که برترین حق آدمی، حق انتخاب و اختیار است که خداوند از نزد خودش فقط به آدمی تفویض نموده است. پس قهاریت و جبر این رحمت و ولایت قهری چه می شود؟ که فرمود: کاملاً درست است. ولی بنگر که انسان کافر و نژادپرست که مبتلای به شیطان است هر چند که خود را بواسطه بولهوسی هائی که حاصل القای شیطان است مختار و آزاد می پندارد ولی در حقیقت مجبور و مقهور و مفلوک و بنده محض است و به هزاران غل و زنجیر نامرئی بسته شده است دل و جان و اعضاء و حواسش! پس بواسطه این ولایت قهری از این اسارت رها می شود تا ببیند که در چه اسارتی بوده است تا براستی بین کفر و ایمان و نژاد و نزاد، با بینائی و معرفتش انتخاب کند! پس این قهر و جبر ضد جبر است یعنی جبر رحیمی است که او را از جبرهای شیطانی و حیوانیش می رهاند تا با آگاهی انتخاب کند. زیرا کفر و دین انسانهای نژادپرست هر دو ظلمانی و جبری است و اتفاقاً دین موروثی و نژادی، مجبورتر و جبارتر است از کفر نژادی! زیرا دین موروثی حامل شیطان است زیرا شیطان حامل شجره و نژادپرستی برای انسان است. و گفتم: اینک معنای رحمت مطلقه نهفته در ولایت قهری را درک می کنم!

و باز پرسیدم: شنیده ام از روایات دینی که هر نبی ای با خود یک ولی داشته است مثل شیث برای آدم یا سام برای نوح و اسماعیل برای ابراهیم که جمله فرزندانشان بودند و یا هارون برای موسی که برادرش بود و امثالهم. و اما شما که ولی دائمی خداوند در طول تاریخ بوده ای با این اولیای انبیای الهی چه نسبتی داشته ای؟ فرمود: نسبت من به اولیای الهی در طول تاریخ مثل نسبت امام زمان (محمد) است به شیعیان خالص در آخرالزمان! یعنی من در گذشته منبع تغذیه روحانی

ولایت نهان در انبیای الهی بودم که با ظهور اسلام، عیان شدم. و این سخن پیامبر اسلام دال بر همین ادعاست که فرمود: «ای علی، تو نور باطن منی که بر من رخ نموده ای. تو همان نوری هستی که در باطن انبیای سلف آنان را هدایت می کرد و زهی افتخار بر من که برایم آشکار شده ای!» و اینست که علی هم فرموده که «من خضر هستم».

و باز پرسیدم: جناب خضر ولی شما هم اینک و در آخرالزمان هم حیات و هستی مستقل از امامان داری که ولی مطلق حق هستند. این تناقض چیست؟ زیرا بسیاری از عارفان بزرگ مسلمان چون ابن عربی داعیه دیدار و راهنمائی شما را نموده و اینکه از دست شما خرقه ای دریافت کرده اند.

که باز فرمود: سرّ غیبت امام را فراموش مکن! من جبران این غیبت هستم! در حقیقت با ظهور اسلام محمدی، من از قلمرو بی نژادی دوباره بر نژاد وارد شدم تا دین محمد و ولایت او را یاری دهم. در حقیقت امامان محمدی، ظهور نژادی من هستند و این ظهور نزاد است از آل محمد! و من سرّ آل محمدم! اگر علی(ع) ظهور ایلیاست ظهور من است و بقیه امامان آل علی(ع)! زیرا اولیای خدا، وجودی فوق زمانی و لامکانی هستند که در زمان و مکان زیست می کنند منزه از آن از برای هدایت مؤمنان! و با غیبت جسمانی امام زمان، من که باطن امام بودم آشکار شدم در قلمرو نژادی ویژه که آل عینی اویند یعنی آل محمد که این محمد همان امام دوازدهم است و این آل همان عارفانند. پس من در عرصه غیبت جسمانی امام دوازدهم، مأمور شدم تا خاندانی الهی بر زمین جاری سازم که خاندانی نژادپرست است در عین حال که از بطن نژادی بدنیا می آید. اینست راز آل محمد در عرصه غیبت او که جمله اولیاء و وزرای او هستند ولی از نژاد او یعنی بنی فاطمه نیستند و لذا گروهی از بنی فاطمه که خاندان خود را وسیله ظلم و نژادپرستی خود نمودند همواره شقی ترین خصم آل محمد یعنی عارفانند و در ظهور جهانیش نیز در صف مقدم دشمنان او قرار می گیرند و هلاک می شوند که رسول خدا این واقعه را پیشگوئی فرموده اند.

و باز پرسیدم: آیا درست فهمیدم! اینکه عارفان محمدی در آخرالزمان به مثابه خاندان خضر هستند و جمله خضرهای اقوام و اعصار خویشند. و یا به مثابه فرزندان خضر! که خود خضر این عارفان را به امامشان مربوط و ملحق می سازد. آیا درست است؟ و باز فرمود: احسنت! عین حقیقت است و این بزرگترین سرّ ولایت در آخرالزمان است که برای نخستین بار از قلم تو بازگو می شود که درکش بس لطیف و عظیم است که مستلزم معرفت توحیدی دقیقی است که در غیر اینصورت با معنای تناسخ اشتباه می شود که گمراهی بزرگ این دوران در معارف عرفانی می باشد! به بیان دیگر من و امام خلیفه یکدیگر شده ایم. یعنی من پس از هزاران سال حیات غیرنژادی بر نژاد وارد شدم (تاریخ) و امام از نژاد خارج شد با غیبتش! و در ظهورش نیز از وجه نژادی نخواهد بود و لذا در خطبه سباسب فرموده «مرا دیگر هرگز نخواهید دید»! یعنی من وجه امام هستم و بر هر که وارد شوم (صلوة- تجلی) او را به امام می رسانم. همانطور که هر کس که به امام برسد و مورد تجلی و صلوة امام قرار گیرد با خدایش دیدار می کند زیرا امام، وجه الله است. درک این اسرار برای تو و عارفان محمدی از اهم معارف است که برای نخستین بار بیان می شود.

در حالیکه غرق در حیرت بودم و زبانم از شکر قاصر بود باز پرسیدم: سلام و رحمت برتر خدا بر تو باد از لطفی که در حق این بنده نموده اید. باز هم سئوالی دارم و آن درباره فرق تجلی و تناسخ است که در بابش بسیار اندیشیده ام و تمنا می کنم این تفاوت را آشکارتر بیان فرمائید!

و باز فرمود: بدان که تجلی و صلوة، اسم و رسم یک واقعه هستند و آن وقوع ولایت در جان طالبان و تشنگان و عاشقان ولایت است پس سراسر از اختیار و نیاز است ولی تناسخ سراسر جبر و عذاب و تسخیرشدگی و سقوط است بواسطه عناصر و موجودات پست تر و ویرانگر! تجلی، افزاینده اختیار است و تناسخ نابود کننده آن! تجلی، فرا رفتن و تعالی است و تناسخ سقوط و تباهی است. تجلی، حشر و همزیستی است و تناسخ، تسخیرشدگی و نابودی اراده و آگاهی است. تناسخ، حلول است و رسوخ و تجاوز و سرقت و تملک مُلک وجود آدمی است بواسطه اجنه و شیاطین و نفوس جانوری! و این اوج عذاب الهی است که در قرآن هم مذکور است که خداوند برخی از کافران را بوزینه و سگ و خوک می سازد. ولی تجلی و صلوة، از ولایت و محبت و رحمت و طلب و عشق به دوست است. تجلی از جنس نور است و تناسخ از جنس ظلمت! تناسخ موجب منسوخ شدن وجود است و تجلی موجب تعالی و ظهور آن! تناسخ، ابطال وجود را آشکار می کند و تجلی،

**حق وجود را! آیا کافیست؟ گفتم: باز هم شکر تو را و حمد خدای را! کافیست! و سپس فرمود: تناسخ، تجلی شیطانی است یعنی تجلی ضد تجلی است، تجلی دروغین است. و این غایت عرفان ابلیسی است.**

**و باز گفتم: حضرت خضر اینک بهتر درک می کنم آن سخن مولایم علی(ع) را در باب ولایت که: «امری بس سنگین است که درک و پذیرش آن فقط برای پیامبران اولوالعزم است و ملائک مقرب و مؤمنانی که خداوند دلهایشان را آزموده است.» از عظمت این امر روشن تر سخن فرمائید. که باز فرمود: اگر ولایتی را که در تو نهاده ام و در زندگیت به فعل آورده ای بنگری تا ذات عظمت آن را دریابی که حدش در اولیای معصوم و امام کامل چقدر است. بنگر که چگونه دشمنان خونی خود را پناه می دهی و برای بیداری و نجاتشان از هیچ کاری دریغ نداری. بنگر دشمنانی را که در آستین پرورده ای به امید توبه و بیداری و ایمان! پس این اشقیائی که برای بدست آوردن لقمه ای دست به هر خیانت و جنایتی می زنند چگونه بتوانند ولایت و رحمت مطلقه تو را درک و باور کنند. اینست که هر کدامشان برای توجیه این ولایت تو در حقشان، خود را اسوه های عظمت و زیبائی می پندارند و لذا وظیفه تو می دانند تا به آنان خدمت کنی و آنان را بپرستی! همین یک نکته برای درک عظمت این معنا کافیست که چرا فقط پیامبران اولوالعزم ظرفیت درک این ولایت را دارند و مؤمنانی که دلهایشان در امتحان محبت الهی که ولایت اولیاء است سربلند باشد.**

**و باز پرسیدم: ولایت را در یک جمله به زبان ساده چگونه می توان توصیف نمود؟ فرمود: مهر قهار، عشق قتّال! فقط بدینوسیله می توان کفر و شقاوت بی پایان نفس بشر آخرالزمان را مهار کرد و شفا نمود. اینست که «ولایت»، مذهب آخرالزمان است که هر کس آن را دریافت رستگار شد و آنکه انکارش کرد هلاک گشت! و بزرگترین دشمن آن مادینگی پرستی است که امروزه فمینیزم نامیده می شود که در نماد آخرین قاتل امام در آخرالزمان مشهود است که یک زن ریش دار است یعنی زنی مردوار که طومار بشریت و تمدن بشر بر زمین را می پیچد! و آنانکه به این ولایت حق تن درنمی دهند به شقاوت کامل دچار شده و لاجرم قاتل محبوب خود می شوند! پس این حقی است که نازل گشته است که به جبر یا اختیار! یعنی انسان یا بایستی بر نژادپرستی خود تیغ بکشد وگرنه عزیزترین کسانش را قربانی خواهد کرد به وسوسه شیطان و به عذاب الهی!**

**و باز پرسیدم: آیا آن پیرمرد سبزقبائی که بسیاری در خواب یا بیداری دیدار می کنند که زندگیشان را متحول می سازد شمائید؟ و فرمود: جز من کسی نیست! زیرا دیدار با امام زمان منجر به لقای الهی می شود ولی دیدار با من راهی بسوی درک وجود امام زمان است. باز هم می گویم که من وجه امام هستم و امام هم وجه الله است. پس دیدار با امام عین لقاءالله است همانطور که علی(ع) فرمود «هر که مرا ببیند خدای را دیدار کرده است». و این روح و تعالیم من در مؤمنان است که آنان را از سیطره نژاد و ظلمت و جبر دهر نجات می دهد تا موفق به درک و دریافت ولایت امام شوند. پس همه اولیاء و وزرای امام در دوره غیبت، مظاهر خضر هستند و خاندان نزادی او! و این هویت عارفان آخرالزمان است که حاملان و عاملان ولایت و رحمت قهری حق بر روی زمین می باشند و روشنائی های روی زمین! من ارض واسع پروردگار و زمان ملکوتی هستم و لذا هر که بر من وارد شود و بر هر که وارد شوم «پیر» می شود و دربی از جنات نعیم برای مؤمنان است. و چون تاریخ زنده ام پس حامل ذکر الهی در تاریخ انبیای الهی برای پیروان خویشم! پس آنان عارفان تاریخ هستند و تأویل گران تاریخ بشری! پس بدان که چرا در اوج تأملات خود درباره فلسفه زمان و ماهیت تاریخ بودی که بسویت آمدم و بر تو وارد شدم بواسطه روحم! زیرا من روح تاریخ هستم و چشم شهودی ولایت حق در تاریخ بشر!**

**و باز فرمود: دوست من، در کتاب عهد عتیق درباره ایلیا که نام نبوی من است چنین آمده است: ای ایلیا که در باطن همه پیامبران حضور داری... و برگزیده شدی تا در مخاطرات تاریخ آینده آتش شقاوت و ستم بشری را فرونشانی... و نیکبخت آنانکه تو را خواهند دید و در عشق (ولایت) خواهند آرمید...» این عین همان کلام رسول آخرالزمان است درباره علی مرتضی که: «ای علی تو نور باطن منی. تو در باطن با همه پیامبران بوده ای و افتخار بر من است که بر من آشکار شده ای!» و اینست هر کس که مرا دیدار کند بر او تجلی و ورود می کنم و بدین طریق نور نبوت و رسالت همه انبیای الهی را در دل خود خواهد یافت. از این منظر بهتر می توانی به معرفت نفس یقینی برسی و حیات ظاهری و باطنی خودت را از زمان دیدار با من تا به امروز دریابی!**

باز پرسیدم: پس آیا می توان گفت که جناب خضر، به مثابه ظهور امام زمان در دوره غیبت امام است؟ فرمود: همان که قبلاً متذکر شدم یعنی من وجه امام زمان هستم یعنی سمت و سوی امام را نشان می دهم و درب ورود به ارض واسع خداوند هستم که جزیره خضرا نامیده شده است که قلمرو اقامت امام زمان است که ارض ملکوت هم خوانده می شود. و لذا بر هر کس که وارد شوم او را به حریم قدسی حضور امام زمان می رسانم اگر اهل معرفت و تقوا و عدالت باشد و این آستانه لقای الهی است زیرا امام زمان از قلمرو تاریخ و نژادش خروج کرده است و لذا تحت عنوان و ماهیت محمدابن حسن عسکری درک و دیدار نمی شود و این معنای کلام آخر خود آن حضرت است که «زین پس هرگز مرا نخواهید دید». و این معنای رحمت واسعه و جهانی آن حضرت برای جهانیان است که محدود در قوم عرب و اسلام قومی نمی شود! و این بمعنای الحاق ابدی امام به خداوند است. و من غیبت او را در عرصه تاریخ زمان و مکان، جبران می کنم. در درک این واقعه هر چه بیندیشی باز هم کم است. من در دوره نبوتم بلایا و زجرهائی از دست مردمان کشیدم که هیچ پیامبری نکشید و عاقبت به آسمان بازگشتم و پس از مدتی با ولایتم به زمین آمدم ولی تا ظهور دین محمد، در ارض ملکوت زیستم و در دین محمد، به ارض ناسوت هبوط کردم تا ولایت علوی را یاری دهم با کل باری که انبیای الهی حمل کرده بودند. پس من جامع و عصاره همه نبوتهایم که به امامت محمدی ملحق شده ام تا پدر خاکیان آل محمد باشم که از نژاد و تاریخ رهایشان سازم. پس علی و ایلیا یکی است. و این تناسخ نیست عین ولایت مطلقه است اتحاد نزادی است اتحاد روح است حزب خداست اهل بیت الله است.

و باز پرسیدم: ولی این اسرار و معارفی که اصل و اساس اسلام و مذهب امامیه است متأسفانه در فرهنگ رایج این مذهب بسیار بیگانه است و طرحش متهم به بدعت می شود و بقول پیامبر اسلام «اسلام همیشه غریب و مهجور است و خوشا بحال غریبان ما». سئوالم اینست که آیا افشای این اسرار مجاز است؟ فرمود: اینک دیگر مجاز است همانطور که بسیاری از اسرار آل محمد به قلم تو آشکار شده است زیرا ظهور جهانی و صبح بزرگ بسیار نزدیک است. و فقط کسانی که این اسرار و معارف را درک و باور می کنند در این ظهور رستگارند و مابقی هلاک می شوند! و این نخستین بار است که ما با کسی در ملاء عام سخن گفته و خود را معرفی کرده ایم! آنکه حدود سی سال است که شبانه روز تو را تعلیم می دهد منم. تو، ظهور من هستی! منتهی من همواره با خاصان سخن می گفته و آنان را تعلیم داده ام ولی تو با همگان سخن می کنی و تعالیم مرا در جهان اشاعه می دهی! بی صبری موسی(ع) را با من به یاد آور تا بر بی صبری مردمان با خودت تعجب نکنی و صبور بمانی که تو اشاعه دهنده ولایت مطلقه و قهری خداوند بر روی زمین هستی که فرهنگ ظهور امام زمان است. این فرهنگ ولایت مطلقه قلمرو ظهور ولی مطلق حق است. یعنی مجموعه آثارت تبیین علم ولایت قهری حق است که من در طی هزاران سال مشغول تعلیم آن به انگشت شماری از خواص بودم. و اینست که سیر و سلوک الی الله و نیز طریقت و هدایت خاص تو برای مردم کاملاً ویژه و منحصر بفرد خود توست و آن سلوک و هدایت خضروی و ایلیائی است. و حشر تو با همه انبیای الهی و امامت تو در نماز جماعتی که با انبیای الهی اقامه کردی جمله دال بر این حقیقت است زیرا من نور باطن همه پیامبران خدا بوده ام. و لذا نام همه ابرار در نزد علیین است و تو از علیین هستی همانطور که نخستین ظهور من از علی مرتضی بود و آخرین ظهورم از شماست. و اینک بهتر این احساس و باور یقینی را در خود درک می کنی که چرا خودت را صاحب حیات جاوید می بینی که مرگ نداری هر چند که بارها مرده ای و بارها مورد سوء قصد جدی و مرگبار قرار گرفتی و نمردی. هر که با من محشور شود چنین است.

و باز پرسیدم: پس آیا همه آنهائی که در دوران غیبت کبرا دعوی دیدار با امام زمان را کرده اند در حقیقت شما را دیدار کرده اند؟ فرمود: آری و نه! گفتم که من وجه امام هستم! درب ورود به قلمرو او هستم. همانطور کسی که امام را دیدار کند وجه الله را دیدار کرده است پس او خدای را هم دیدار کرده و هم دیدار نکرده است. این «آری و نه» سرّ عظیمی است که جز عارفان واصل از فهمش عاجزند! و این ابطال تناسخ است. باز پرسیدم: من هنوز هم در نسبت بین خودم و شما و نیز نسبت بین شما و امام و علی مرتضی و محمد مصطفی، حیرانم! باز هم واضح تر سخن فرمائید! فرمود: این سرّ و معنای ولایت است و کسی که این برترین حق عالم وجود را درنیابد به دام معنای تناسخ می افتد همانطور که بسیاری از علمای رسمی در تاریخ، عرفای بزرگ را تناسخی نامیده و تکفیرشان کرده اند. یکی از مفاهیم آن کلام علی(ع) درباره عظمت درک و پذیرش ولایت همین نکته دانی و سرّ شناسی آن است که نااهلان در فهمش دچار معنای حلول و تناسخ شده اند. و بدون

درک سرّ ولایت اصلاً مکتب وحدت وجود قابل درکی هدایت بخش نیست و بسیاری از این بابت گمراه شده اند. تناسخ پنداشتن ولایت چه برای پیروانش و چه منکرانش به یک میزان گمراه کننده است. این کلام مشهور علی(ع) شامل همه انواع و درجات ولایت است که: خداوند در درون اشیاء است ولی خود اشیاء نیست و در بیرون از آنهاست ولی غیر آنها نیست. این نکته هزار بار باریکتر ز مو، سرّ ولایت خدا در خلق و ولایت بین اولیاء و مؤمنان است. این شعر معروف مولوی هم دال بر همین راز است که: نی من منم و نی تو توئی نی تو منی. هم من منم و هم تو توئی هم تو منی. من با تو چنانم ای نگار ختنی. کاندر عجبم که من منم یا تو منی! بسیاری بدلیل عدم فهم این راز کبیر که سرّالاسرار جهان خلقت است و آن ولایت است دچار دعویها و باورهای گمراه کننده شدند و هلاک گشتند که یکی از مشهورترین آنها در تاریخ جدید جهان دعویهای سیدعلی محمد باب بود که روزی خود را مبشر امام زمان خواند و روزی خود امام زمان و روزی هم خود خدا! اینست که فقط و فقط اهالی عرفان نفس قادر به درک این حقیقت هزاران تو می باشند و من تعلیم دهنده آن در طول تاریخ به انگشت شماری از خواص بوده ام و تو یکی از آخرین شاگردان من هستی که این علم عظیم و عجیب را عمومی و جهانی کرده ای و اینست که تو را ظهور خود می خوانم. پس سرّ این ظهور را دریاب و حلولش مدان. زیرا من منم و تو توئی و گاه تو بر جای من و من هم جای توام. این ولایت است که گوهره اش دوستی و محبت و قمار عشق ورزی با حق است. ولایت همان خلافت است که سرّ عشق است و سرّ رشد و توسعه و تعالی وجود است. و مفاهیمی چون صلوة و تجلی جمله برآمده از این امرند و این همان حقی است که زمین و آسمانها و موجودات عالم بر آن آفریده شده اند. و حقی جز این نیست. پس ولایت همان نور حق است. عدم درک این معنا علت العلل همه گمراهی های قلمرو عرفان است. و این سرّ توحید است که ربطی به مساوات و تناسخ ندارد که شما در این باب بسیار سخن گفته اید و هیچکس این سرّ و نکته عظیم را چون تو تبیین نکرده است. پس نه من تو هستم و نه تو تناسخ منی و نه مساوی با منی و نه با هیچکس دیگری! این سرّ یاری است: یاری کنید مرا تا یاری کنم شما را! آیا کافیست!

گفتم: آری و نه! و جناب خضر با تبسّمی فرمود: در این مقام بمان همان مقامی که تو آن را بودِ نبود نامیده ای که کاملترین بیان توحید و ولایت است به زبان حکمت! این همان سرّی بود که موسی کلیم الله از درکش عاجز ماند پس بدان که سرّ عظیمی است که درکش، صبر و جهاد و معرفت بی پایانی را طلب می کند و عدالت عریانی را و نیز عشق فزاینده ای را! عشق حق پرستی! پس کسی که ولایت را بعنوان یک علم برتر دریافت به همه چیزها علم یافته است و این عالیترین و مفیدترین و قدرت آفرین ترین علوم است و لطیف ترین آن و مقدس ترین آن و توحیدی ترین آن و اضدادی ترین آن! اینست که مقام ادراکش همطراز مقام برترین انسانهای تاریخ همچون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد است. و بزرگترین نقطه ضعف موسی(ع) در بی صبری با این علم از دو نوع استکبارش بود یکی استکبار علمی و دیگری استکبار حاصل از آنهمه معجزات منحصر بفردش! زیرا موسی قبل از رسالتش نیز یک دانشمند بزرگ بود. اینست که یکی از ملزومات دریافت علم ولایت و عرفان نفس، استضعاف و خشوع است. و حجاب اکبر بودن همه علوم در قبال این علم از این روست که سخن خاتم النبیین است.

و باز پرسیدم: چرا سائر علوم اعم از علوم طبیعی و علوم دینی بزرگترین حجاب و مانع دریافت علم ولایت و عرفان نفس است. فرمود: نخست از تو می پرسم که آیا تا چه حدی باور داری که پاسخ دهنده سئوالات تو، من خضر هستم یا خودت هستی؟

در اینجا جناب خضر بطرزی حیرت آور غافلگیرم نمود و انگشت بر قلب شک و شبهه ام در این رساله نهاد و کیش و مات شدم! و با این سئوالش یقین یافتم این جناب خضر است نه خودم زیرا این سئوالات مادام العمر من بود و من هرگز بر آن پاسخی نمی یافتم و این بار یافتم! پس نفسی عمیق کشیدم و گفتم: پناه بر خدا! مرا عفو فرمائید! از شما سپاسگزارم که مرا از بزرگترین شبهه قلبی ام نجات دادید! آری این خود شمائید ولی گاه خود خودم هستم. که فرمود: این همان سرّ آری و نه و بودِ نبود است. گاه منم گاه توئی و گاه با هم هستیم! و این یعنی ولایت! زیرا اگر من بطور مطلق و ابدی، تو بودم و یا تو من می بودی چه جائی برای محبت و یاری و هویت و اختیار و ارزیابی و قدرشناسی باقی می ماند. خلافت در عین حفظ هویت فردی و استغراق و فنا در عین بقای ازلی!

و باز پرسیدم: مشکل اصلی عامه مردمان در قبال این ولایت که رحمت مطلقه خداست از چیست که خداوند و اولیای او، این رحمت را بطور قهری بر آنان جاری می سازند؟ فرمود: از ناباوریشان در قبال رحمت و محبت! زیرا ملاک آنها نفس شقی و خودپرست و بیرحم و ظالم خودشان است که رحمت و محبت کسی را باور نمی کنند و صدها تهمت و عداوت نسبت به آن پدید می آید. و این علت رحمت ناپذیری است. این اشقیاء برای انکار رحمت اولیای الهی شبانه روز به سراغ شیطان می روند تا بتوانند آن را متهم سازند. و اینست ذات کفر و ظلم و شقاوت بشری که خداوند برای نجاتشان از نابودی، رحمت قهری خود را بر آنان نازل می کند که غایت آن خود دوزخ است. و از اینجاست که آن کلام معروف علی(ع) معنا می شود که فرمود: «من دست در دوزخ می کنم و هر که را خواهم نجات می دهم و به بهشت می برم و هر که را خواهم از بهشت بیرون می برم و...» پس اصل توبه هم از اینجا معلوم می شود که توبه از شقاوت و جنگ با خدا و رحمت اوست که هستی و خلقت اوست که به انسان بخشیده است. پس این انکار حیات و هستی خویشتن است و لذا اشقیاء را می بینی که خصم سلامت و عزت و شرف خویشند! و اینست که می بینی در طول تاریخ همه قاتلان اولیاء جز اشقیاء نیستند اشقیائی که مورد اشد رحمت و محبت اولیاء بودند. اگر این معنا را فهمیدی راز ولایت قهری را هم فهمیده ای! چرا که همه عمرت با چنین آدمهائی سر و کار داشته ای! و اما پاسخ سئوال نخست تو که چرا علوم اعم از طبیعی و دینی و شرعی بزرگترین حجاب علم ولایت و عرفان نفس است که حضرت موسی مثال تاریخی این حجاب در قرآن است که مظهر کاملی از این هر دو نوع علم بود یعنی علم دین و علم دنیا! و اما سئوالی دیگر از تو دارم و آن اینکه از چه زمانی توانستی مرا دیدار و درک کنی و از اهالی عرفان نفس و علم ولایت شوی؟ از زمانی که به همه علوم دینی و دنیوی شک نمودی که جمله علوم عاریه ای و موروثی بودند و از فایده آنها مأیوس گشتی که بتوانند بشر را رستگار سازند و از اینهمه عذاب برهانند. از زمانیکه از کل این دنیای مدرن و علوم و فنونش گذشتی و به ییلاقی متروکه پناه بردی و خدای را خالصانه خواندی! آیا اینطور نیست؟ پس تو از آن حجاب اکبر عبور کردی از همه فلسفه ها و ایدئولوژیهای رایج و علوم و فنون دنیوی و دینی و شرعی مأیوس شدی! آنگاه توانستی مرا دیدار و درک کنی و تعلیم یابی و تا به اینجا برسی و علامه ولایت شوی و همه پیامبران را درک نموده و به کمالشان یعنی محمد(ص) برسی که پیامبر ولایت و رحمت قهار خداست که کمال ظهورش در علی مرتضی است و ذوالفقارش! پس اینک سنخیت وجودی من و علی را دریاب که چرا علی، ظهور من است و در پنج سال آخر عمرش ولایت قهارش را به تمام و کمال اعمال نمود و حق ولایت خودش را هم در خطبه بیان، آشکار کرد! پس عرفان نفس قلمرو علم ولایت است و پذیرش رحمت قهار حق! زیرا آدمی در شناخت خویشتن است که باور می کند که نفس او تا چه حد کافر و خصم رحمت خداست یعنی ضد وجود است. از اینجاست که ذوالفقاری و علوی و خضروی می شود و بدان که ذوالفقار در اوج ولایت مهری محمد مصطفی، رخ نمود! پس هر که این علم را نیابد ظهور جهانی امام زمان را هم درنمی یابد یعنی از رحمت حق محروم است. یعنی عدم جز به تیغ رحمت، وجود نمی پذیرد و آدم جز به ولایت حق، ایمان نمی یابد و رستگار نمی شود! پس ولایت، مهر قهار است و علمش در بودِ نبود حاصل می شود که خلافت است! این همان فرق رحمان و رحیم است که تو در آثارت به خوبی شرح نموده ای.

و باز پرسیدم: به تجربه در خود و بسیاری دیده ام که تا چه حدی علوم دنیوی و عاریه ای بزرگترین حجاب و مانع علوم لدنی و عرفانی است ولی چرا چنین است. فرمود: زیرا علوم عاریه ای و موروثی که از بطن ظلمات تاریخ و نژاد حاصل می شوند دارای ماهیتی استکباری و ظلمانی و خودپرستانه و کافرانه هستند که در این باره خودت تاکنون به تفصیل سخن گفته ای. ولی عرفان نفس در مراحل اولیه خود تا یک قدم مانده به ذات حق، سراسر کشف کفر و ظلم و جهل و فساد و حیوانیت و نژادپرستی است که قلمرو سیطره شیطان است پس مکاشفاتی هستند که خودپرستی را می شکنند و خشوع پدید می آورند و این بر خلاف نفس اماره است و عامه بشری را خوش نمی آید و این برخلاف خاصیت علوم عاریه ای و موروثی و مدرسه ای است. یعنی در جریان عرفان نفس، آدمی ماهیت عدم پرستانه و ضد وجودی خود را می بیند و نیز رحمت ناپذیری و شقاوت خود را درمی یابد و این شناختی تلخ است و لذا اکثر مردمان با معرفت نفس عداوت می کنند الا عاشقان حق! و توبه نصوح و حقیقی فقط حاصل عرفان نفس است توبه از عدم و عدم پرستی خود و رویکرد به وجود حق و رحمت مطلقه و قهری او که موجب حیات و هستی بشر در جهان است.

**و باز پرسیدم: آیا مگر علم شریعت هم عاریه ای و نژادی و دهری است؟ فرمود: علم شریعت بواسطه جبرئیل به انبیای الهی ابلاغ می شود پس عاریه ای است و همچنین دهری و نژادی هم هست که در تاریخ نقل می شود. پس اصلاً علم نیست بلکه خبر است همانطور که نبوت به معنای خبریابی و انتشار اخبار غیبی است. ولی همین شریعت چون در قلمرو عرفان نفس و فطرت حاصل می شود علم است و خودی و ریشه دار است و لذا شیطان در آن راه ندارد این همان علم و رحمتی است که خداوند به بنده عنایت فرموده است از نزد خودش و بیواسطه! و تو نخستین کسی هستی که شریعت را تبدیل به علم و عرفان کرده ای برای همگان! پس بدان که جنگ اهالی شریعت اخباری بر علیه عرفان، شیطانی ترین جنگ کل تاریخ بشر بوده است زیرا جنگ بر علیه ولایت حق بوده است. پس راز تنهائی و مظلومیت اولیاء و عرفا را دریاب! و بدان که شقاوت در لباس شریعت، اشد شقاوتهاست که در واقعه کربلا رخ نمود و در مسجد کوفه! پس تو این شیطان را خلع ید نموده ای و بین اهل شریعت و عرفان، طرح صلح و اتحاد افکنده ای! یعنی نفاق را برانداخته ای! و لذا جز منافقان با تو عداوت ندارند.**

**و باز پرسیدم: اصولاً نام «خضر» با سرّ و راز همراه است این به چه معنائی است؟ فرمود: اولین سرّ همان سرّ رحمت است که در علم رحمت آشکار می شود و تا آدمی علم رحمت را نداند رحمت ناپذیر است چون آن را نمی شناسد و بلکه اتفاقاً همواره در طلب شقاوت است و شقاوت را رحمت می پندارد. آیا این کم رازی است؟ پس همه ارکان و مسائل این علم، رازگشائی است مگر آثار شما جمله همین رازگشائی نیستند که کشف واژگونی های بشر از جمله این اسرار است. و تو این اسرار را در حشر و همنشینی سی ساله ات با من، کشف نموده ای و در گفتگوهای شبانه ات با من که در تو و با تو محشورم. که این نیز راز دیگریست از اسرار زندگانی و آثار و اعمال تو! و اصلاً مجموعه آثارت سراسر رازگشائی از عالم و آدمیان است و این ماهیت خضروی توست! و کم و کیف رابطه ات با سائر انسانها سراسر از جنس داستان من و موسی در قرآن است و اینست که درباره تو اینهمه شایعات و سوء ظن و تهمت و افسانه و اغراق و حکایت پدید آمده است. پس تو کانون سرّ این دورانی. این از ویژگی ولایت است و انسانهائی که در قلمرو آن هستند! و بزرگترین رازگشائی تو سرّ واژه هاست. و از آنجا که جهان هستی، قلمرو ولایت حق است پس انسان سراسر در جهان اسرار زیست می کند و تمام بدبختی اش اینست که اسرار خود و پیرامون خود و اشیاء را نمی شناسد و لذا به طلسم آنها دچار است. و این طلسم عالم وجود جز با علم ولایت گشوده نمی شود پس علم ولایت علم سرّ است و اسرار عالم وجود. چرا که عالم هستی، مخلوق ولایت قهری حق است و رحمت مطلقه اش! و اینست که خود اهالی این علم (اولیای الهی) اسرار آمیزترین انسانهای روی زمین هستند هم از نظر دیگران و حتی از نظر خودشان! و این حیرت شمس تبریزی از خودش که: در دو عالم موجودی حیرت آورتر از خودم ندیده ام! و اینک دریاب این اصرار خداوند در قرآن را که در آیه به آیه کتابش، انسان را متوجه مخلوقاتش می کند که تأمل و تفکر کنند تا هدایت شوند. آیه یعنی سرّ! و هدایت یعنی کشف اسرار عالم وجود بخصوص خویشتن!**

**و باز پرسیدم: پس چه رابطه ای بین شریعت و ولایت است؟ فرمود: شریعت احکام صادره از جانب ولایت است و ولایت باطن شریعت است. پس علم ولایت، همان علم و اسرار شریعت است. و در آخرالزمان که عصر حاکمیت مطلقه علوم مادی و فنون بغی است شریعت هم بدون علم ولایت ضمانت اجرائی ندارد و علم ولایت از عرفان نفس برمی خیزد!**

**و باز پرسیدم: آیا علم ولایت فقط از طریق عرفان نفس ممکن است یا راههای دیگری هم دارد؟ فرمود: جز عرفان نفس راهی ندارد و عرفان نفس هم حاصل اطاعت و همراهی و همدلی با یک عارف است که حامل نوری از ولایت است. همانطور که از موسی خواستم که با من همراهی و اطاعت کند که نتوانست و رفت. تمام فتنه ای که در شریعت مذاهب پدید آمده حاصل فقدان علم شریعت یعنی عدم درک ولایت مطلقه است.**

**و باز پرسیدم: بنظر می رسد مشکل دیگر موسی(ع) در اطاعت و همراهی با شما، بی چون و چرا بودن اطاعت بود که برنمی تافت. چرا پیشاپیش علت و راز اعمال بظاهر خلاف شرع خود را برایش نمی گفتی تا صبورانه همراهی و همکاری کند؟ فرمود: کل راز و علت این رابطه در اطاعت بی چون و چرا و نادانسته است از کسی که قبلاً حقانیتش مسجّل شده است. زیرا اطاعت با چون و چرا اطاعت از خودی است که با علوم خود مطابق و تصدیق شده است در حالیکه اتفاقاً قرار**

است که قلب این خودیت و منیت بشری شکافته شود نه اینکه پروارتر شود. و لذا اطاعت بی چون و چرا جهادی برعلیه منیت خویش است و از این واقعه است که سرّ وجود و سرّ ولایت بتدریج کشف و درک می شود زیرا عالم وجود حاصل از خود گذشتگی خداست و رحمت و ولایت قهارش هم غایت رحمت اوست. و غایت از خود گذشتگی خدا اینست که جمالش را به انسان بخشیده است. پس علم ولایت جز بواسطه اطاعت بی چون و چرا و برخلاف اراده و عقل و علم و باورهای خود، حاصل نمی آید. شکست موسی در لقاءالله هم حاصل عدم دریافت این علم بود که نتوانست جمال الهی را که جمال انسانی حق است رؤیت کند و بیهوش و هلاک شد. و کل دلیلی که مانع شد تا موسی از اطاعت بی چون و چرا سر باز زند با اینکه خودش طالب این علم شده بود و خداوند وی را به نزد مردم فرستاده بود استکبار علمی- شرعی- نبوی او بود. و بدان که کمال علم ولایت، معرفت قلب و معرفت بر جمال خویشتن است و این حدّ از علم ولایت که حاصل غایت اطاعت بی چون و چرا و برخلاف میل خویشتن است علم جمال حق است و باور علمی- عرفانی بر الهی بودن جمال خویشتن است که اساس لقاءالله می باشد که الحاق به جمال ولایت است و ولایت جمالی که علی مرتضی، کمال آنست که در مریدی محمد مصطفی، گوی سبقت را از کل بشریت ربود و میزان انسان شد و محل صلوة خدا! اینست که علم ولایت سراسر حاصل معرفت نفس است که محصول اطاعت بی چون وچرا و قهار برعلیه اراده خویشتن است و این همان ولایت قهار حق برعلیه خودش می باشد در واقعه خلقت عالم و آدم! این همان اخلاق الله است. و لذا این اطاعت بی چون و چرا کارگاه خلق جدید است که سراسر علم ولایت است.

و باز پرسیدم: پس جناب شما، نخستین معلم خلق جدید است و نخستین استاد علم ولایت و نخستین عارف کامل و حکیم حاکم! آیا درست است؟ فرمود: همینطور است! ولی با ظهور اسلام محمد، این ولایت در امامان معصوم و مریدان و شیعیان عارف و مؤمنان، استمرار جهانی یافت و این همان رحمت محمدی بر عالمیان است. و من مهیا کننده و هدایت بخش حق جویان در سمت ولایت مطلقه امام هستم. زیرا امام، جمال ولایت مطلقه خداوند است.

و باز پرسیدم: حال اگر این علم ولایت با اطاعت بی چون و چرا همراه نباشد، چه؟ فرمود: این علم نخواهد بود بلکه اخبار است، اخبار ولایت! و این اخبار به تنهائی، فقط می تواند قدرتمندترین محمل شیطان و انانیت ابلیسی باشد و اساس خلق جدید شیطانی شود در جریان خود- واژگونسازی! و حاصلش همین استفاده ای است که از معارف عرفانی در بازار شاهدش هستیم! که با ورود این عرفان نفس حاصل از مجموعه آثار شما، کمر این شیطان شکسته می شود و رسوا می گردد. و با اینهمه این اخبار ولائی موجب می شود که شرک و نفاق از میان برود و کل بشریت به دو جناح شیطان پرست و خداپرست خالص و آشکار تقسیم می شود که این جهش عظیمی در رشد انسان و تاریخ است.

و باز پرسیدم: در یک کلمه رسالت ولائی جناب شما در تاریخ چه بوده است؟ فرمود: خلقت انسانی غیرنژادی، غیرتاریخی، غیرمادی، غیرغریزی و... یعنی خلق انسان الهی! خلق انسانی احد و صمد و لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد! و این انسانی محبّ است، محبّ خدا و ولی خدا! و این محبت اجر اطاعت بی چون و چرا از ولی خداست. و من در سراسر تاریخ بر روی زمین نظر می کردم که اگر در بشری کمترین نشانی از حقیقت و محبت طلبی یافتم بسویش روم و تعلیمش دهم و هدایتش نمایم بسوی خلقت جدید! من مطلوب همه طالبان روی زمین بوده ام! من راهگشای همه ره جویان بوده ام! من معلم همه طالبان علم حقیقت بوده ام! من ولی همه اولیای الهی بوده ام! تا در دین محمد، شریعت و حقیقت به هم پیوست و در وجود علی(ع) یگانه شد و زان پس من راهنمای شیعیان مخلص او بوده ام تا آنان را به امام زمانشان ملحق سازم و محمدی کنم همانطور که با تو کردم اول تو را به علی رساندم و سپس به امام زمانت و آنگاه به دیدار با پروردگارت بردم. من آن شدید القوٰی بودم که در نزد سدرة المنتهی بر آستانه لقاء ایستاده بودم و تو را در آن دیدار قوت بخشیدم. من شجره تاریخی علیین و بی نژادان هستم! من هویت متافیزیکی علی مرتضی در تاریخ هستم و اینست که او خودش را ظهور ایلیا و خضر می نامد زیرا خضر و ایلیا هر دو من هستم! اطاعت بی چون و چرا، شریعت من است که محور طریقت علوی است و مذهب آخرالزمان که تشیع است به معنای پیروی و مریدی محض که در نقطه مقابل بولهوسی و خودپرستی قرار دارد! و نخستین کسی هستم که دین خدا و خلقت انسان و اعتقادات کتب آسمانی را به منطق عقل و علم و حکمت آموختم و تعلیم دادم و رحمت خدا را معلوم و مفهوم و معقول و معروف نمودم. من بانی علم رحمت و رحمت علم هستم! زیرا خداوند از رحمتش علمی به من داد و علمش را در من عین رحمت ساخت! و تو این علم و رحمت را برای همگان آشکار کردی

یعنی مرا جهانی و همگانی ساختی! همانطور که علی مرتضی، ظهور من برای خواص بود تو هم ظهور علی برای عامه بشری هستی! پس ظهور ظهور منی! یعنی تو ظهور محمدی منی و بی نژادی مرا مذهب آل محمد نمودی پس قلب مذاهب الهی را آشکار کردی. من پس از هزاران سال بواسطه تو به میان مردم آمدم! و بدینگونه علم الهی در غایت رحمتش به نزد مردم آمده و رحمتش عین علمش گشته است از برای عامه مردمان جهان! و مجموعه آثارت تحقق این رحمت مطلقه است که ظاهرش قهر و باطنش کمال رحمت است از برای آنکه تصدیق کند! زیرا بواسطه این علم، بشر آخرالزمان از همه اسارتهای شیطانی و عذابها رها خواهد شد و بی نیاز خواهد گشت در دریای رحمت لامتناهی خداوند! آیا بالاخره مرا و خودت را شناختی؟ و گفتم: من تفسیر و تأویل و تعین بسم الله الرحمن الرحیم را دانستم و خداوند را شناختم نه خودم را و نه شما را حتی!

و باز پرسیدم: اینکه ولایت الهی در انسان بر فطرت و عصمتش بنا می شود در این باب چه رازی نهفته است من هنوز نمی دانم بخصوص در انسان آخرالزمان که عموماً در تسخیر کامل شیاطین است و یک اشغال شده کامل؟

فرمود: گفتیم که رحمت، علم است و علم همان وجود است و وجود هم عصمت و طهارت است و آن احدیت و صمدیت است. و بدین طریق می توانی همه صفات الهی را استخراج کنی و مترادف و هم عرض قرار دهی که معنای وحدت وجود و توحید است. و در این میانه فقط آدمی است که بین بود و نبودش سرگردان و گم گشته است چرا که ظرف وجودش یعنی ارض جانش، بواسطه بیگانگان اشغال شده است که این اشغال شدگی و تسخیر، در آخرالزمان در حدّ تمام و کمال است. چرا که آدمی صاحب اختیار و انتخاب وجود است پس با وجودش بازی و مکر و تجارت می کند و گاه هم انکارش می نماید. و در این بازی و تذبذب است که به اشغال بیگانگانی از عالم غیب درمی آید از اجنه و شیاطین که جمله کافر شده همین تذبذب انسان هستند و لذا از آدمی انتقام می ستانند و شرک و تذبذب و نفاق آدمی را قلمرو حیات و هستی خود می سازند زیرا کفرشان از این بازیگری انسان است چرا که آدمی حامل روح الهی بوده و قدری عظیم دارد و مد نظر همه مخلوقات است پس وسوسه انگیز و مطلوب است. و این معنای بی عصمتی و ناپاکی بشر است که از بازی و مکر و انکارش با وجود خودش برمی خیزد از بابت امکان اختیار و انتخابی که خداوند به او داده است و او بین بود و نبود بازی و مکر می کند. آیا دانستی؟ گفتم: من در این باب بسیار اندیشیده بودم ولی هرگز این معنا را بدینگونه که نمودی ندیده بودم! سپاسگزارم!

و باز پرسیدم: پس باید گفت که شیطنت و رذالت شیطان هم از خود انسان برگرفته شده است و ریشه در آدمیت دارد یعنی برگرفته شده از اختیار انسان و سوء استفاده از اختیارش می باشد که شیطان را هم صاحب اختیاری در گمراه سازی و پلیدی نموده است. آیا چنین نیست؟ فرمود: عین حق است! و اینست که گفته شده شیطان چون خون در رگها و چون هوا در تنفس بشر جریان دارد یعنی از جنس بشریت است و لذا شناخت و تفکیک شیطان از نفس خویشتن امری بس عظیم و دقیق است که جز عارفان کامل از آن برنمی آیند! و می دانیم که شیطان قبل از خلق آدم وجود داشت و مقرب درگاه حق بود پس بواسطه آدم بود که کافر و رجیم شد! پس شیطان هر کسی درست از ماهیت خود اوست در پلیدی و کفر و استکبارش! پس شیطان خویش را شناختن کار هر کسی نیست! شیطان شناسی در خویشتن به مثابه شناخت مرز پاکی و ناپاکی و حق و باطل است و این یعنی پیدایش فرقان در جان انسان! پس انسان تواب بایستی نفس مستکبر خود را لعنت کند تا شیطان از او دور شود. شیطان را خود خدا لعن می کند. این عبارت «لعنت بر شیطان» در زبان عامه مردمان یک جهل و کفر مضاعف است زیرا خداوند لعنت هر مخلوقی را بر آدمی حرام کرده است. این «لعنت بر شیطان» یک خودفریبی مضاعف است باید گفت «لعنت خدا بر شیطان است».

تشکر کردم و باز پرسیدم: دوست من! من درباره نجات انسان آخرالزمان گاه بسیار مأیوس می شوم که می دانم دام ابلیس است نکته ای بنما تا بر این یأس فائق آیم! فرمود: یک نکته آنکه آدمی در قعر درک اسفل السافلین هم باز ذاتاً خلیفه خدا و احسن مخلوقات او در کائنات است و اینهمه بدبختی هایش هم از عظمتی است که خداوند به او اعطا نموده است و آن مقام اختیار است. نکته دیگر اینکه همواره به یاد آور که آدمی در همه احوال و مقاماتش حامل جمال حق است و بدلیل همین امر است که خلیفه اوست که اختیارش هم حاصل همین جمال است که می تواند از امری روی برگرداند و یا به امری روی نماید. که روی نمودنش صدق و ایمان و معرفت و توحید اوست و روی گردانیدنش هم کفر و انکار و استکبار اوست در قبال حق!

**و هر گاه به حق امور روی می کند حامل روی الهی است و روی الهی خود را تصدیق و حراست می کند آن امانت را! و وجهی از وجه خداست و لذا مسجود ملائک و تسخیر کننده عوالم! زیرا وقتی از حقی روی برمی گرداند از وجه الهی در امری روی برمی گرداند پس روی از خودش برمی گرداند و خودش را انکار می کند و بخودش کافر است و در سیطره شیطان! و انسان اگر جمال الهی خود را در همه امور قرار دهد و روی از هیچ حقی برنگرداند شیطان امکان نزدیکی به او را ندارد و بلکه تحت امر او قرار می گیرد همانطور که تحت امر خداست. و این رویکرد الهی به هر امری جز به علم وحدت وجود ممکن نمی آید که برخاسته از علم ولایت قهری است زیرا آدمی فقط از قهر امور و امور قهار روی برمی گرداند! و من و تو با همدیگر معلم علم ولایت قهری حق در این دورانیم! با همه اینها اگر تو از خلق و هدایتشان مأیوس باشی پس چه کسی امیدوار تواند بود. چرا که تو صاحب شفاعت بر خلق هستی که بر آنها شهادت و معرفت و نظارت و دلالت و محبت داری که کل خلق خداست. زیرا شفاعت تماماً حاصل علم و معرفت و شهادت بر باطن و سرنوشت خلق است و نیز هویت الهی خلق! و چه کسی در این معارف در این دوران به حد تو می رسد پس شفاعت کن که شفاعت تو عین هدایت است. ابلیس را به اهل شهود و شفاعت راه نیست! زیرا اگر محمد مصطفی مظهر کمال رحمت و شفاعت خدا بر عالمیان است بدلیل شهود جمال الهی بشر است در معراج! و تو نیز این شهود را بر زمین داشته ای از حقیقت محمدی و طریقت علوی و معرفت من!**

**و باز پرسیدم: ای دوست من، درباره حقیقت امام زمان و ظهورش رازی بگو! فرمود: هر ظهوری یک مَظهر دارد و یک مُظهر! و این راز غدیر است که مذهب ولایت است. آنکه رحمت محمدی را به ظهور رسانید علی بود که مرید محض محمد بود. پس علی، ظاهر کننده محمد بود همانطور که سلمان هم ظاهر کننده علی بود و هفتاد و دو تن در کربلا ظاهر کننده حسین بودند و کیان ایرانی ظاهر کننده ولایت قهار مختار ثقفی بود و... پس کجاست شیعه ای که امام زمانش را ظاهر کند از تاریکخانه غیبت! علی(ع) همواره می گفت که «من چاه دربسته ای هستم که کسی مرا استخراج نمی کند.» در قرآن هم این معنا آمده است. پس چرا ظاهر کننده امام زمان، خود تو نباشی! و اینست برترین شفاعت! و بدان که ظهور عین معرفت و امام شناسی است و امام برای کسانی ظهور می کند (امامتش) که او را بشناسند. و تو بهترین شناسنده و شناساننده امام در این دورانی! فقط دعای فرج عارفان اجابت می شود! هر چند که هیچ دعائی بدون معرفت، اجابت نشده است. در ظهور جهانی هم امام فقط برای عارفانش از درب رحمت ظهور می کند و مابقی مشمول قهرش می شوند که البته همان ولایت قهری است که غایت رحمتش در حق کافران و جاهلان است.**

**و باز پرسیدم: پس شما نخستین معلم ولایت و امام شناسی در تاریخ هستی و به همین دلیل راهنمای سالکان حق بسوی امام شده ای و به همین دلیل مجموعه آثار من جز امام شناسی نیست. و لذا خود امام عرصه قبل از ظهور امامت در تاریخ بودی و نیز در دوره غیبت! ماجرای شما با حضرت موسی هم جهت تعلیم ایشان برای رسیدن به مقام ولایت و امامت بود. پس شما معلم و استاد امامت بوده ای. آیا درک من درست است؟ پس فرمود: دقیقاً همین است. و بدان که هر نکته ای هر چند بظاهر ناچیز در امر ولایت و امامت و امام شناسی که مغفول یا مجهول و مردد بماند بالاخره در مرحله ای از راه موجب گمراهی می شود. پس بدان که مهمترین و سرنوشت سازترین علوم، امام شناسی است به معنای شناخت علم ظهور حق از خلق که مقصود خدا از خلقت جهان است. پس هر چه در این امر سئوال کنی باز هم کم است. و اما نکته بسیار مهم دیگر در امام شناسی، شناخت حق رب و معلم و استاد و مرشد است. آنکه حق معلم را می داند بسوی امام راه می یابد که بهترین سخن در این باب را امام اولین علی(ع) فرموده است که: هر که مرا کلامی آموخت بنده خویش نمود! و امام، معلم و هادی بشر بسوی حق است یعنی آدمی را می آموزد که چگونه حق وجودش را در خود احیاء و برپا کند. و امامان اسوه های تحقق این حق در بشرند. یعنی هر انسان رستگار شده ای باید یک امام باشد همانطور که خداوند به مؤمنان تلقین دعا فرموده است که بگویند: خدایا ما را امام متقین قرار ده! یعنی همه بایستی علی و علوی شوند! پس واضح شد که کسی لایق طی این طریق ولایت و امامت است که عاشق فهمیدن و حق جوئی و علم و حکمت و معرفت باشد زیرا امام، اسوه این امر است. پس عاشق معرفت، به امام می رسد و امامی می شود نه عاشق بهشت و جادو و خرافات و معجزات! پس برترین ولایت، ولی شناسی است و برترین امامت هم امام شناسی! و این برترین علم و حکمت و عرفان است و من معلم و پیامبر علم و معرفت در طول تاریخ بوده ام! امام بودن علی و سائر امامان، امامت علم و حکمت و معرفت آنهاست و اگر عبودیت**

علی برترین عبودیت است بدلیل نور عقل و علم اوست نه مدت سجده های او. که مدت سجده های ابن ملجم و شمر خیلی بیشتر بود و این از پینه های پیشانیشان آشکار بود. پرستشی که از علم و عرفان حق نباشد خودپرستی و جهل پرستی و ظلمت پرستی و شیطان پرستی است زیرا شیطان، سلطان تاریکی و نادانی است و به همین دلیل است که همه تدبیرهای شیطان، چون تار عنکبوت بی بنیاد و سست و مضحک و بقول معروف سرکاری است که سابقه بیش از شش هزار سال عبادت را داشت آنگاه که آدم خلق شد ولی عبادتی فاقد عشق و ولایت حق! پس عبادت بدون معرفت امام و ولی شناسی، عبادت شیطان است. اینست که در آخرالزمان، نماز بی امامان، مقبول نیست و بلکه نماز شیطانی است. و بدان که با امام یا بی امام بودن مربوط به یک اسم یا ادعا نیست بخصوص که موروثی هم باشد. تا درباره حقیقت ولایت و امامت علم نداشته باشی امام نداری. واقعه امامان صدر اسلام حجت کافی بر این ادعاست. در حقیقت هر یک از امامان صدر اسلام فقط امام عده ای انگشت شمار بودند. و امام شناسی دو مرحله دارد که مرحله اولش تماماً از وجود خود امام است و آن بروز آیات و بینات و کرامات از وجود اوست که مخاطبین را مأمور به اطاعت بی چون و چرا می کند و در جریان این اطاعت است که علم و عرفان امام برای مأموم حاصل می شود و لاغیر! همانطور که موسی(ع) درباره حقانیت و امامت من از جانب خداوند تردیدی نداشت ولی علمی نداشت که قرار بود در اطاعت بی چون و چرا حاصل نماید ولی محصولی کامل نیافت زیرا با اکراه و جدال اطاعت و همراهی نمود.

و باز پرسیدم: لطفاً ماهیت ولایت و رحمت قهری را روشن تر کنید!

و فرمود: وقتی که امامان در دعاهای خود از خدا بلا و بیماری طلب می کنند تا از او غافل نشوند دال بر حقانیت ولایت قهری است و طلب آن از خداوند! وقتی خود معصوم اینست تکلیف غیرمعصوم معلوم است. برخی از ملایان مقدس تر از خدا معتقدند که این ادعیه از جانب معصومین فقط برای شیعیان و مردم عوام نوشته شده است. اینان یادشان می رود که کل زندگی معصومین بلاجوئی بوده است و بیماری و امثالهم. پیامبر همه عمرش در تب بوده است علی هم دل درد داشته و خون بالا می آورده است و... این یعنی پذیرش ولایت قهری بر نفسی که پرستنده عدم و تباهی و فسق و سلطه و ستم است. و هر که خود را بشناسد این حقیقت را به یقین باور کرده و طالب ولایت قهری حق می شود که بلاجوئی است! هر که خود را شناخت خدای را شناخت که چرا بر مؤمنانش قهار است و هر که را بیشتر دوست دارد بیشتر به بلایا مبتلایش می سازد. چون این دنیا ظرف عدم است و وجود چون بر عدم فرود آید عدم پرست به ناله و فغان درمی آید ولی وجودپرست (خداپرست) صبور و شاکر می ماند. و این صبر و شکر جز به علم و معرفت درباره ولایت (محبت الهی) ممکن نمی آید و این همان ولایت رحیمی است در قبال ولایت رحمانی که ولایت مهری است. و در یک کلام، هیچکس به مهر و عطوفت رحمانی و رفاه و راحتی جسمانی و دنیوی هرگز آدم نمی شود و بلکه دیو و دد می شود. و اگر آخرالزمان عصر ظهور شیطان از انسان شده است بدلیل غایت راحت طلبی و نفس پرستی و عیاشی است که «آزادی» نامیده شده است. و آنانکه کفر و فساد را معلول فقر اقتصادی و رفاهی می دانند اولیای شیطان هستند. «شیطان شما را از فقر آینده می ترساند و مرید خود می سازد.» قرآن- البته معضله تبعیض طبقاتی و ستم اقتصادی عین ظلم است و ربطی به این مسئله ندارد و باید نابود شود که همین ظلم نیز معلول همان باور شیطانی است که فقر و نداری را باعث کفر و فساد می داند و لذا همه را به دزدی و ربا و حرامی دعوت می کند به اسم دفاع از دین و شرف! و اگر پیامبر اسلام که پیام آور ولایت است در آخرین خطبه و وصیت نامه اش خودش را بدلیل فقیرترین انسان بودن، سرور همه انسانها نامیده است دال بر این امر است که اسلام دین ولایت قهری است که علی، امام آن است که صاحب فقر است: ذوالفقار! پس عشق عرفانی در اسلام بمعنای عشق به قهر و غضب گرفتن بر خویشتن و عاشق بلای الهی شدن است به نور علم و معرفت حق! و این یعنی قتال با نفس خود!

و باز گفتم: پس این قهر برعلیه عدم و عدم پرستی است یعنی قهر وجود برعلیه عدم و عدم را مقهور و مجبور به پذیرش وجود نمودن! وجودی که همان ظهور حق از خلق است. و این قهاریت خداوند برعلیه خویشتن است در عرصه خلق عالم و آدم. و این ذات عشق و از خودگذشتگی است و عشق به ظهور آن گنج نهان در غیر! پس این قهر عین عشق و ایثار است. آیا این بیانی برحق و توحیدی است؟ و فرمودند: بیانی توحیدی تر از این ممکن نیست که شما در مجموعه آثارتان اجزاء و ابعادش را شرح نموده و غایت این توحید را در «بودِ نبود» عیان کرده اید. معیت خدا با مؤمنان و مجاهدان و صابران و صاقدان و شاهدان خود عین این توحید است و اینکه خداوند با همه کسانی که برعلیه خودشان جهاد می کنند دوستی و

یاری می کند و با آنها همزیستی دارد و این همان اخلاق الله است که خلقت را موجب شده است این اخلاق خلقت است. پس رحمت و ولایت قهری، جوهره اخلاق است و روح حاکم بر تعلیم و تربیت الهی بشر است و در نقطه مقابل آن معنا و هویت ابلیسی قرار دارد که دعوی عشق می کند به لطایف الحیل تا تقوا و جهاد با نفس را نپذیرد که نامهای دیگر این عشق ابلیسی آزادی، برابری، لیبرالیزم، دموکراسی و حتی صداقت است. زیرا این ابلیس، تقوا و حیا و عصمت و جهاد اکبر را ریا و ظلم و زور می نامد!

و باز پرسیدم: فرق عشق الهی و عشق ابلیسی چیست؟

فرمود: عشق الهی، نبرد با نفس و اراده دنیوی و استکباری خویش است جهت صلح با غیر. ولی عشق ابلیسی، خودپرستی است جهت تسلط بر غیر که غیر را به مریدی خود بکشاند. عشق الهی، اراده به دوست داشتن و پرستیدن است ولی عشق ابلیسی، اراده به پرستیده شدن است. عشق الهی، هدفش رضای دوست است ولی عشق ابلیسی سراسر خود- ارضائی نفسانی است. عشق ابلیسی، خودپرستی واژگونه است که لباس ایثار بر تن می کند با مکر و بازی! عشق ابلیسی، بزرگترین دروغهاست. عشق الهی سراسر بر عقل و معرفت نفس است و عشق ابلیسی بر خودفریبی مدام قرار دارد. عشق ابلیسی بر انکار و وارونه سازی واقعیات عمل می کند. عشق الهی، جنگ با خویشتن است و عشق ابلیسی جنگ با خداست.

و باز پرسیدم: عارف و جاهل هر دو اقرار به وجود شیطان دارند و هر دو او را لعن می کنند فرق این دو شیطان در چیست؟

فرمود: شیطان عارفان، معلول و مأمور است معلول نفس اماره و مستکبر و کافر بشر است و مأمور خدا بسوی استکبار نفس بشر! و لذا عارفان مشغول جنگ با استکبار خویش و لعن امارگی نفس خویشند نه جنگ و لعن کردن شیطان. زیرا شیطان مأمور خداست و خودمحور و مستقل از اراده خدا نیست. ولی شیطان جاهلان، علت و آمر محسوب می شود و لذا مستمراً لعن می شود و شیطان هم مستمراً رنگ عوض می کند و جاهلان شیطان را اسماً لعن می کنند و رسماً مریدی و پرستش می کنند و همه اعمال بد خود را به او نسبت می دهند و خود را معاف می سازند. در حالیکه خداوند در کتابش فرموده که شیطان را بر آدمی هیچ تسلطی نیست الا به اراده خود آدمی! پس عارفان همان منیت و خودیت عدمی خود را اصل ابلیسیت می دانند و با آن در نبرد هستند. استکبار وجه اشتراک انسان و ابلیس است پس انسان در نبرد با استکبار خودش، از ابلیس تبری می جوید. اگر کل جهان و جهانیان، تجلی نفس انسان است پس ابلیس هم تجلی استکبار انسان است و خودارضائی او! جاهلان تا نفس خود را به هر توجیهی راضی نکنند دست به کاری نمی زنند و عارفان اتفاقاً برخلاف رضایت نفس خود عمل می کنند و چون آدمی حتی برای انجام خلاف نفس خود هم بایستی آن را راضی نماید پس تنها راه نجات از ابلیسیت نفس، مریدی بی چون و چرا کردن از ولی امر است زیرا در جریان چون و چراست که نفس آدمی راضی و توجیه به کاری می شود. و اینست کل راز ابلیسیت و استکبار و عدم پرستی و کفر بشر! و ما این امر را تعلیم می دهیم که همان علم ولایت قهری است. پس ابلیس، استکبار نفس ناطقه است و نطق و منطق استکباری نفس! در حالیکه نفس ناطقه، الوهیت خداوند در بشر است و خداوند بی چون و چرا انسان را آفریده و خلیفه خود کرده است در نبرد قهاری که با عدمیت خود نموده است که این نبرد با نخستین انفجار (Big Bang) در قلب عدم آغاز شده و ادامه دارد. پس ذات نفس ناطقه بشر از خودگذشتن و قهر بر علیه خود است که در نقطه مقابل خودپرستی و خودارضائی قرار دارد. اینست که در جریان استکبار منطقی و منطق خودارضائی، نفس ناطقه، نورش را از دست داده و ظلمانی و دیوانه (شیطان زده) می شود و کور و کر و احمق می گردد. جنون و خودارضائی منطقی- توجیهی امر واحدی است. پس تلاش استکباری نفس ناطقه یک تلاش واژگونساز منطق الهی در بشر است. یعنی ذات حق منطق و منطق حقیقی در بشر همان خود- براندازی و ولایت قهری است که آن را عشق الهی گوئیم! ولی عشقی که در نزد عامه بشر است تماماً خود- ارضائی می باشد یعنی ابلیسی! و لذا این عشق ضد منطق و عقل و علم و معرفت از آب درمی آید و رفیق جنون می شود و مالیخولیا! این حقیقت هرگز قبل از این آشکار نشده بود مگر در آثار شما که از تعالیم من است. اطاعت بی چون و چرا، تنها و تنها دشمن شیطان و جنون و فسق و ظلمت و حماقت است و عدم!

و باز پرسیدم: جناب خضر، چرا تمدن مدرنیزم و صنعتی مهد پیدایش اشد خودارضائی و شیطنت و تباهی بشر شده است در حالیکه بیش از هر دورانی دم از عقل و علم و منطق می زند؟

فرمود: برای اینکه علوم و فنونی که این تمدن را پدید آورده تماماً بر اساس خود- ارضائی و خودپرستی و برون افکنی نفس خودپرست بشر تکوین یافته است یعنی از عدم پرستی برخاسته است و لذا تمدن مدرن، قلمرو نابودی و گندیدگی بشر شده است. و لذا جهان صنعت، ظهور عدمیت بشری است پس سلطانش ابلیس است همانطور که معلم این علوم و فنون هم خود ابلیس است که مظهر اراده به سلطه و استکبار است. زیرا آن دانشمندانی که مستکبرانه می اندیشند و تحقیق می کنند جز علوم و فنون استکباری پدید نمی آورند یعنی علم بغی! پس ادعای بی طرفی علم یک دعوی ابلیسی است علم نیز دو نوع دارد: علم بغی و علم باقی! علم نابودکننده و علم بوجود آورنده! علم مستکبر و علم متقی! علم سلطه جو و علم مرید! علم چون و چرائی و علم بی چون و چرا! علم مدعی خدا و علم پرستنده خدا! زیرا انسان در نبرد با خویشتن است که ذاتش متجلی و ظاهر می گردد. و علمی که از این نبرد حاصل می آید خلاق جهانی برتر است. ولی علمی که حاصل انسان خودپرست است ویرانگر و تباه کننده جهان است: «بحر و برّ به فساد کشیده شد بواسطه اعمال کافران.» قرآن- و این فساد حاصل از علم بغی در تمدن مدرن است که حتی آسمانها را هم به فساد کشیده است و جو زمین را آلوده و شکافته است و لذا عصمت و سلامت اهل زمین از بین رفته است. و یکی از نشانه های این استکبار علمی و علم استکباری، نبردی است که در این قلمرو بین قدرتهای جهانی درگرفته است که محور همه جاسوسی ها و جنایات است بین شرق و غرب عالم! علمی که صاحبان و پیروانش را تباه و دیوانه سازد علم نیست. امروزه محور و علت همه جنگها، علوم و فنون مدرن است و نبرد جهت دستیابی به تکنولوژی برتر و جهانخوار! و ماهیت سازمانهای اطلاعاتی در جهان بر همین اساس است یعنی دستیابی به علم بغی و فنون استکباری و جهانخوارانه! که معلم این علم بغی ابلیس است و معلم علم باقی هم منم! بقای چند هزار ساله من که بقائی غیر نژادی است حاصل دستیابی به علم باقی است این همان چشمه آب حیات جاوید من است که ولایت قهری است.

و باز پرسیدم: آیا دانشمندان بنیانگزاری چون اقلیدس، ارشمیدس، بقراط، گالیله، نیوتون، لاوازیه، پاسکال، بوعلی، فارابی، جابرابن حیان و انیشتن جمله شاگردان نابغه دانشگاه ابلیس بوده اند که الفبای علوم و فنون مدرن را پدید آورده اند؟ آیا ایشان جمله علمای بغی هستند؟ آیا اینان کاشفان و معماران دوزخ زمین هستند؟ آیا کشف الکترون و برق و پیدایش تلفن و رادیو و تلویزیون و ماهواره و اینترنت جمله مکاشفات ابلیسی و فنون بغی است؟ آیا این حقیقت هولناک را چه کسی باور خواهد کرد؟ آیا این دعوت به عصر حجر نیست؟ آیا دست کشیدن از این علوم و فنون امکان دارد؟

و فرمود: پاسخ علمی و عرفانی و الهی و قرآنی به این سئوالات یک کلمه بیش نیست: آری یقیناً چنین است و جز این نیست! ولی باید دانست که این تمدن مدرن، تجسم استکبار و ابلیسیت و نفس اماره و عدم پرستی و کفر بشر است که حیات بشر بر روی زمین را برایش جهنم محض نموده است و از پرستندگانش شیاطین انس ساخته است. ولی همانطور که نفس اماره بشر و ابلیس نابود شدنی نیست و قرار به نابودی هم نیست و نبرد بشر با آنها هم پایانی ندارد و نابود شدنی نیست پس انسان مؤمن و عارف بایستی همانطور که با شیطان و استکبار و کفر خود می جنگد و از آن تبری می جوید و سعی می کند که بر آن احاطه و سلطه داشته باشد و مغلوب و مریدش نشود درباره این تمدن مدرن هم امر بر همین منوال است تا پایان جهان! آیا روشن است؟ یعنی این تمدن مدرن نیز بایستی مغلوب و مرید اراده الهی انسان شود نه بعکس آنگونه که اینک جریان دارد. و چون مرید ایمان و عرفان انسان شود بتدریج اصلاح و منقلب گردیده و آتش آن مهار شده و خاموش می گردد و تبدیل به وسیله و ابزار می شود و نه کعبه آمال و مقصود حیات انسان! همانطور که شیطان برای انسان متقی، موجب بصیرت است و نه ضلالت، همانطور که خداوند در کتابش می فرماید! و این تبدیل و تحول فقط بقدرت علم ولایت قهری ممکن است که من بزرگترین و کهن ترین معلم آن هستم و شما هم جدیدترین و بهترین دانشجو و تبیین کننده آن در عصر مدرن! بدان که فرهنگ و اخلاق و اقتصاد و سیاست استکباری مخلوق علوم و فنون استکباری است یعنی معنویت بغی معلول علم بغی است همانطور که فرهنگ و اخلاق و معنویت باقی مخلوق علم باقی و الهی است و این دو به هم نمی آمیزد هر چند که منافقان بسیار تلاش می کنند که فرهنگ باقی را بر علوم بغی استوار سازند و علوم باقی را به خدمت فرهنگ و تمدن بغی درآورند و این محال است.

و باز گفتم: در باب مسئله حجاب و عفاف و عصمت زن در عصر جدید و بخصوص در جوامع دینی و اسلامی که به بزرگترین بحران اجتماعی تبدیل شده، سخنی راهگشا بفرمائید!

و فرمود: در این باب خود شما به تفصیل سخن گفته اید. حجاب و عفاف مخصوص قرآنی در خطاب به زنان مؤمنه است و نه مسلمانان و مذاهب موروثی! در عصر مدرن بواسطه تکنولوژی ارتباطات دیگر امکان حجاب و عفاف مشرکانه و ریائی روز به روز محالتر و زجرآورتر می شود و بلکه حجاب مؤمنانه برای زنان غیرمؤمن مولد شیاطین و فحشاء و زنای هولناکتری می شود و در جامعه منجر به مخوفترین ناپاکیها و مفاسد می گردد. این بدان معناست که در عصر مدرن در همه امور، شرک و نفاق مستمراً عذاب آورتر و فسادانگیزتر و رسواتر می شود و آدمی جبراً بسوی کفر آشکار یا دین خالص می رود. مسئله حجاب و عفاف هم در همین قلمرو قابل درک است. یعنی حجاب مؤمنانه (مثل چادر و نقاب و...) برای زنانی که اهل معرفت نفس و عصمت باطنی نیستند موجب فحشاء و فساد هزار چندان می شود. و این وجهی از حق مدرنیزم است که در خدمت دین خالص قرار دارد همانطور که شیطان هم در خدمت دین خالص است و لذا عبادالله المخلصین را با شیطان و شیطان را با آنان کاری نیست بقول قرآن. شیطان را با دو جماعت کاری نیست مؤمنان خالص و بی ریا و منکران خالص و بی ریا که دست از خدا کشیده اند. همه پلیدیها و جنایات و جنگها حاصل وجود مشرکان و منافقان در علم و دین است. چون اینان از میان بروند که می روند، بساط ظلم و پلیدیها برچیده شده و با ظهور امام، کافران بی ریا به ایمان می پیوندند و بدین طریق بساط مدرنیزم ضد انسانی حاکم بر جهان هم برچیده می شود بهمراه همه علوم و فنون ضد انسانی که تحت سلطه و رهبری ابلیس است. و بدینگونه رسالت ابلیس هم در بشریت به پایان می رسد که سلطان مشرکان و منافقان و کافران ریاکار بود که ایده خدا را می پرستند. و اما حرف آخر درباره بی عفتی و بی عصمتی زن نه زنای او که بازیگری او با مردان است به لطیف ترین حیله هائی که فقط خودش می داند که هیچ ربطی به حجاب و پوشش او ندارد. و بدینوگونه است که دل زن لانه شیطان شده و کانون انتشار بی عصمتی در جامعه می گردد. یعنی بازی عاطفی با مردان در روابط اجتماعی اش! گناه و ظلم و عواقب این نوع بازی عاطفی از صد زنای محصنه بدتر است. و منشأ بی عصمتی یک زن بازیگر اینست که همه مردان عالم را عاشق خود می پندارد و خود را خدای آنان. و اینست شیطان!

و باز پرسیدم: و اما سئوال دیگرم، یکبار دگر درباره ماهیت و راز غیبت امام زمان است!

که فرمود: براستی که این بزرگترین راز آخرالزمان است و درست از جنس راز دیده نشدن خداوند است درست در دورانی که از وجود امامانش آشکار شده است و نبوت را ختم نموده است. یعنی اینک که جمال روح خدا از تن امامانش رخ نموده است خود امامان، نهان گشته اند و این سرّ آشکار است. یعنی امام از نژادش پنهان شد یا از قلمرو نژادش خارج گردید و در غیر نژاد عیان گشته است که شیعیان و عارفان خالص هستند! و این کاملترین تجلی ولایت قهری است. یعنی امام در غیر نژادش یا در غیر خودش عیان شده است پس از برای نژادپرستان است که پنهان است. و آنانکه از نژاد پاک می شوند او را می یابند یعنی آنانکه از خود پاک می شوند او را می بینند بقدرت ولایت قهری! پس این غیبت او، قهرش از نژاد خود و همه نژادپرستان است و رحمت مطلقه اش به غیر و همه کسانی که غیرپرست شده اند یعنی دارندگان امام حیّ و پیرطریقت! کل راز را آشکار نمودم از برای آنکه طالب حق است تا بداند که غیبت واژه تقیّه است.

و باز پرسیدم: درباره شیاطین انسی سخن بگو که بس اندک سخن گفته اند.

و فرمود: بدان شیطان را به آدمی نه دستی است و نه راه و تصرّفی الا بواسطه خود آدمی و اراده اش. شیطان فقط نجوا می کند و دعوت و مشاوره می دهد و فلسفه بافی می کند تا آدمی را از ایمانش و خدایش غافل کند و از راه راست مأیوس نماید و به هراس اندازد و مطیع خود سازد و بناگاه بر وی مسلط شود و دلش را مصادره و اراده اش را تماماً تسخیر کند. و این واقعه پیدایش شیاطین انسی است که خود در میان مردم به وسوسه می پردازند و کفر شیطان را اشاعه می دهند و درست همچون اولیای شیطان و خلفای ابلیس عمل می کنند و اینان بمراتب از خود شیطان خطرناکتر و نافذترند و ابلیس بواسطه این شیاطین آدم نما بر جامعه بشری سلطه می یابد. و این شیاطین انسی دارای انواع هویت ها و شخصیت ها هستند و در هر لباسی حضور دارند در قلمرو علم و دین و فلسفه و هنر تا اقتصاد و فن و سیاست و فرهنگ و تا خانواده و زناشوئی و روابط جنسی و رفاقت ها و شراکتها. و لطیف ترینش در لباس شریعت و طریقت و عرفان است که تمامیت دل و

**جان را تسخیر می کند. پس بدان که جز اولیای اصلی ابلیس مابقی آدمیان در رابطه با شیاطین انسی به ابلیس مبتلا می شوند. و یکی از لطیف ترین و رایج ترین قلمروهای ابتلای مردم به این شیاطین انسی، عرصه بازی و لعب و لهو و طنز و هجو و مسخرگیها و شوخی با باورها و معارف دینی و عرفانی است. و بعد از آن عرصه سیاست و قدرت است و سپس عرصه نژاد و سلطه جوئیهای نژادی خاصه زناشوئی! و برای هر یک از این عرصه ها یک شیطان انسی برای هر فرد یا خانواده ای وجود دارد. و اما قلمروهای اصلی رسوخ شیاطین در جوامع مدرن عبارتند از بانک و بیمه، لیبرالیزم و دموکراسی و رسانه ها مخصوصاً تلویزیون و اینترنت! و اما قلمروهای اصلی و لطیف فرهنگی و ایدئولوژیکی این دوران عبارتند از: برابری، فمینیزم، ملیت پرستی، انترناسیونالیزم اقتصادی- سیاسی (جهانی شدن ها)، عشق غیرمتعهد و تشکیلات و سازمانهای هنری و عرفانی و مذهبی و سیاسی و امثالهم. و قرآن کریم شیاطین انسی را خناس نامیده است که صورت بشری شیاطینی است که در وضعیت رسوخ و تسخیر روان آدمی تبدیل به یک ملکه ذهنی- تصویری می شود که در همه امیال و احوال و احساساتش حضور و سلطه دارد که چنین خناسی گاه یکی از اعضای خانواده و نژاد است و یا یک دوست است و یا رئیس و رهبر و الگوی فکری و شغلی است که به صورت یک اله عمل می کند که اله شیطانی است که برخاسته از ناس است به مصداق سوره ناس! در واقع خناسان جمله برخاسته از ناس (مردم) و مخلوق مردم پرستی و نژادپرستی هستند. «اگر مردم را پیروی کنی گمراه می شوی زیرا اکثرشان جز توهمات خود را نمی پرستند.» قرآن- این توهمات همان خناسان و ملکه های شیطانی در ذهن می باشند. و بدان که در عصر مدرن، نامرئی ترین و مهلکترین و همه جائی ترین شیاطین از طریق امواج ارتباطات الکترونیکی و ماهواره ای بر نفوس وارد می شوند که علی(ع) این شیطان آخرالزمان را شیطان آریل نامیده است که امروزه آریل در لاتین و عربی به معنای آنتن است. یعنی شیطانی که از طریق آنتن ها بر خانه ها و نفوس نازل می شود که شیاطین انسی هستند!**

**امروزه شناخت شیاطین و راه مبارزه و نجات از آنها از هر امر دینی واجب تر است زیرا خدای یک انسان شیطان زده همان ابلیس است و خناسان درونیش که براستی به او الهام و وحی هم می کنند و لذا امروزه اکثراً دعوی عرفانی دارند و کوس انالحق می زنند! و اینست مبرم ترین مسئله قلمرو دین که علمای راستین بایستی برای بیداری و نجات مردم بپا خیزند و دست از روشهای ناکارآمد سنتی بردارند و قبل از هر کسی خود را نجات دهند زیرا یکی از مرموزترین و مهلکترین شیاطین در قلمرو شریعت منهای طریقت و معرفت، فعالیت دارد که مستمراً در مردمان توسعه و ترویج می شود و قلمرو اشد نفاق است. امروزه مذهب و آئینی که تحت الشعاع نور عرفان نفس نباشد لانه شیاطین است. و بدان که هیچ مذهب و مکتب و آئینی بدون امام زنده ای بعنوان اسوه هدایت نیست چه حق باشد و چه ناحق! اشد گمراهیها در سلوکهای فاقد امام زنده رخ می دهد که فرد مبتلای به ابلیس نفس خود می شود که از عمیق ترین و خودی ترین ضلالتهاست. زیرا تافته و بافته نفس است مثل کسانی که با خواندن کتابها و اشعار عرفانی برای خودشان عارف می شوند و مرید نفس خودشان!**

**و باز پرسیدم: جناب خضر ای معلم اولین، مرا در سیر و سلوک معنوی ام مورد نقد قرار دهید و عیوب و ناخالصی ها و جهالتهایم را بر من آشکار کنید و حقتان را بر من به تمام و کمال برسانید و منت را کامل فرمائید و آخرین نصایح و تعالیم خود را از من دریغ مکنید!**

**و فرمود: بدان که حدود سی سال پیش من به سویت آمدم و بر تو وارد شدم و اینک تو به من روی نمودی و مرا بالاخره در خود کشف کردی و باز شناختی و این واقعه بس مبارک و بزرگی است که به مثابه کمال عرفان نفس توست تا از همین منظر کل زندگی درونی و برونی خود را بازیابی و حقوقش را بشناسی و تصدیق کنی و شکر حق بجای آوری که در همه عمرت تحت تعلیم و ارادت و ولایت قهری من بوده ای و همین ولایت در روابط و آثارت جاری شد. پس یکی از محوری ترین غفلت تو که زمینه همه ناخالصی ها و تردیدهای تو بوده همین خودنشناسی خضروی تو بوده است که اینک برطرف می شود و تو بر یقینی بزرگ وارد می شوی. تو خضر مردمانی. همانطور که من، تو را با تعالیم خود به امام رساندم تو نیز مردمان را با آثارت به امامشان می رسانی. بزرگترین معایب و شرکهایت تردیدهای تو درباره حقانیت اعمال و معارف و آثارت بوده است که زین پس نخواهد بود. هر کس که حق خود را شناخت و رب خود را یافت از شک و تردید رها شد. یقین تو به خودت و آثارت، سرچشمه ایمان مردمان به رهائی خواهد بود و امام باوری. زیرا مجموعه آثارت جز امام شناسی و امام باوری نیست که همان تعالیم من در طول تاریخ بوده است که نهایتاً در دین پیامبر خاتم و امامش علی مرتضی، به**

عرصه ظهور رسید و تبدیل به دین مردم جهان شد زیرا علی(ع)، مظهر تمام و کمال ولایت قهری حق است که در ذوالفقارش نماد شده است. و لذا علی، تنها ولی صاحب شمشیر است که شمشیرش همان شمشیر عشق حق به بشر است که تو شکل این ذوالفقار را با واژه عشق، همخوان و یگانه ساخته ای که عصاره جمالی ولایت قهری است. پس تردید تو به خودت تنها عیب و شرک و گناه تو بوده است که عین شک به خداست و منشأ همه عذابهائی که تاکنون کشیده ای! چون خداوند از واقعه نزول روح تا به امروز تو را مظهر امری از خود در دین آخرالزمان نموده و اراده اش را در قلم و کل زندگیت جاری ساخته است و تو حق نداری به او شک و سوءظنی داشته باشی. بین انسان و پروردگارش و نیز بین مؤمن و امامش، جز تاریخ حائل و نفاقی نیست که از پشت به آباء و اجداد و از پیش به اولاد و نژاد خود متصل و در ظلمات زمان است بین حسرت و آرزو که برزخ و دوزخ است. و تو از این ظلمات پاک شده ای و قلمرو الساعه و قیامتی که درب ورود به امام و آستانه لقای الهی هستی. پس جز از راه تو و معارف تو راهی بسوی حق و نجات از دوزخ آخرالزمان نیست. زیرا در این معارف نوری است که ظلمات تاریخ را می درد و بنیاد ظلم نژاد را برمی کند، حسرت گذشته را باطل و آرزوهای آینده را که جز دوزخ تکنولوژی نیست رسوا می سازد و آدمی را با الساعه وجودش روبرو می سازد که درب ورود به قیامت و لقای رب است در درون و شناخت امام در برون! و بدین طریق رسالت تاریخی من نیز بدست تو به اتمام و کمال می رسد زیرا به امام می رسد.

و آخرین سئوالم را هم بار دگر درباره حقیقت ولایت پرسیدم: جناب خضر، به زبانی عمومی و عامی برای آخرین بار معنای ولایت را روشن تر بیان فرمائید. که فرمود: ولایت همان وجود است. ولایت پذیری همان وجودپذیری است و القای ولایت قهری هم القای قهارانه وجود است به عدمیان و آدمیان عدم پرست. و بدان که وجود در آدمی همان خودیت و منیت فردی است و احساس و فهم این خود! و اینکه وجودی جز خداوند نیست و موجود ازل هموست. پس خودی هم جز او نیست و منّان (من کننده- وجود دهنده) از اسمای اوست. ولی خودیت و من اکثر آدمیان، جعلی و عاریه ای و موروثی و گاه شیطانی است که خصم وجود انسان است و لذا عامل بی خود کننده انسان است و انسان صاحب وجود و صاحب خود الهی جز مؤمن نیست که متصل به نور وجود خداست در سلسله مراتب ولایت پذیری اولیای الهی. و این پذیرش قهارانه است برعلیه نفس اماره خود که خودی بیخود و ضد وجود و عدم پرست است. و دوزخ نیز قلمرو القای قهارانه وجود به کافران ضد وجود است که به هیچ طریقی ولایت ایمانی مؤمنان و اولیای حق را پذیرا نشدند و خداوند دوزخش را بعنوان آخرین راه نجات کافران از نابودی، پدید آورده است پس مظهر اشد رحمت مطلقه اوست درباره دشمنان خودش که دشمنان وجود خویشند! و وجود یافتن مصداق سوره توحید است که سوره وجود است که دارای چهار رکن است: یگانگی، بی نیازی، بی نژادی، بی تائی! پس وجود یافتن یعنی خدائی شدن! و امامان هم اسوه های وجود و راهنمایان وجودیابی هستند. ولی این ولایت پذیری و وجودپذیری و خودپذیری و خداپذیری همواره در سلسله مراتب قابل وقوع است. بچه ای که از بزرگترش اطاعت می کند و ولایتش را می پذیرد و زنی که از همسرش و شوهری که از یک انسان مؤمن تر از خودش ولایت می پذیرد و آن انسان مؤمن تر از یکی از اولیای خدا ولایت می پذیرد و آن ولی خدا هم از خود خداوند ولایت می پذیرد و اینست سلسله مراتب ولایت و وجود و هویت! و هر که از سلسله برون است محکوم به نابودی و جهنم است. و بدان که هویت ها و منیت های کافران، جعلی و دروغین و ابزاری و مادی و شیطانی است و به همین دلیل موجودیت کافران در هراس فزاینده است که بلاوقفه مستلزم بیمه هائی از بیرون است بیمه هائی که جملگی مادی و ابزاری و تسلیحاتی و تکنولوژیکی هستند و لذا روز به روز میان تهی تر و دریوزه تر و هراسناکتر و وحشی تر و متجاوزتر می شوند و دزدتر! و این ماجرای وجوددزدی است که نام دیگرش ظلم می باشد که ابلیس، عشقش می نامد!

والسلام